هو العلیم

بخشهایی از زندگانی پر برکت حضرت صدّیقۀ طاهره سلام اللَه علیها و اصل تولّی و تبرّی

تألیفات حضرت علامه آیة اللَه حاج سید محمد حسین حسین طهرانی

مقالۀ پیش رو نگاهی است اجمالی به بخشهایی از زندگانی پر برکت حضرت صدّیقۀ طاهره سلام اللَه علیها و اصل تولّی و تبرّی که از کتب امام شناسی، معادشناسی و رسالۀ مودّت از تألیفات حضرت علامه آیت اللَه حاج سید محمد حسین حسین طهرانی، بصورت مجمل و خلاصه خدمت مخاطبین محترم ارائه می گردد.

بِسْمِ اللَه الرَّحْمنِ الرَّحِيم

﴿انَّا أَعْطَيناك الْكوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّك وَ انْحَرْ إِنَّ شانِئَك هُوَ الْأَبْتَرُ﴾

وَ (صَلَواتُ اللَه وَ مَلَآئِکتِهِ وَ حَمَلَةِ عَرْشِهِ وَ جَمیعِ خَلْقِهِ مِنْ أَرْضِهِ وَ سَمآئِهِ) عَلَى الْجَوْهَرَةِ الْقُدْسیةِ فى تَعَینِ الإنْسیةِ.صورَةِ النَّفْسِ الْکلّیةِ، جَوادِ الْعالَمِ الْعَقْلیةِ، بَضْعَةِ الْحَقیقَةِ النَّبَویةِ، مَطْلَعِ الانْوارِ الْعَلَویةِ، عَینِ عُیونِ الاسْرارِ الْفاطِمیةِ.النّاجیةِ الْمُنْجیةِ لِمُحِبّیها عَنِ النّارِ. ثَمَرَةِ شَجَرَةِ الْیقینِ، سَیدَةِ نِسآءِ الْعالَمینِ. الْمَعروفَةِ بِالْقَدْرِ، الْمَجْهولَةِ بِالْقَبْرِ. قُرَّةِ عَینِ الرَّسولِ، الزَّهْرآءِ الْبَتولِ؛ عَلَیها الصَّلَوةُ وَ السَّلامُ. [[1]](#footnote-1)

«درود و تحیات بى شائبۀ خداوند و فرشتگان و حاملین عرش و جمیع عالم آفرینش او، از زمینى و آسمانى، بر آن پاکیزه گوهر قدس باد، که با تجرّد قدسیه در هیئت انسیه، عالم بشریت را زینت داده است. آن حقیقت طاهره، خود صورت نفس کلّى و بخشنده و نیرو آورنده عالم عقلى است. پاره اى از حقیقت احمدى، و مَطلَع و مَشرِق انوار علوى است. و اصل و منبع سرچشمه‌هاى اسرار مکنونۀ فاطمى است. رستگار و آزاد کنندۀ محبّین خود از آتش است، و جوهره و ثمرۀ درخت معرفت و یقین، و بزرگ بانوى بانوان عالمین. قدرش معلوم و معروف، و قبرش پنهان و مجهول است. نور دیدۀ رسول اللَه، و نام گرامى و لقب سامى‌اش فاطمۀ زهراء و بتول عذراء است؛ که درود و سلام خدا بر او باد.

‌قال اللَه الحكيم في محكم كتابه الكريم:

﴿ذلِك الَّذي يبَشِّرُ اللَه عِبادَهُ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ قُلْ لا أَسْئَلُكمْ عَلَيهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌ وَ مَنْ يقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فيها حُسْناً إِنَّ اللَه غَفُورٌ شَكورٌ \* أَمْ يقُولُونَ افْتَرى‌ عَلَى اللَه كذِباً فَإِنْ يشَإِ اللَه يخْتِمْ عَلى‌ قَلْبِك وَ يمْحُ اللَه الْباطِلَ وَ يحِقُّ الْحَقَّ بِكلِماتِهِ إِنَّهُ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ \* وَ هُوَ الَّذي يقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ يعْفُوا عَنِ السَّيئاتِ وَ يعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ \* وَ يسْتَجيبُ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ يزيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ الْكافِرُونَ لَهُمْ عَذابٌ شَديدٌ.﴾

«این همان [پاداشى‌] است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده و کارهاى شایسته کرده‌اند [بدان‌] مژده داده است. بگو: «به ازاى آن [رسالت‌] پاداشى از شما خواستار نیستم، مگر دوستى دربارۀ خویشاوندان.» و هر کس نیکى به جاى آورد [و طاعتى اندوزد]، براى او در ثواب آن خواهیم افزود. قطعاً خدا آمرزنده و قدرشناس است.

آیا مى‌گویند: «بر خدا دروغى بسته است؟» پس اگر خدا بخواهد بر دلت مُهر مى‌نَهد؛ و خدا باطل را محو و حقیقت را با کلمات خویش پا برجا مى‌کند. اوست که به راز دلها داناست.

و اوست کسى که توبه را از بندگان خود مى‌پذیرد و از گناهان درمى‌گذرد و آنچه مى‌کنید مى‌داند.

و [درخواستِ‌] کسانى را که ایمان آورده و کارهاى شایسته انجام داده‌اند اجابت مى‌کند و از فضل خویش به آنان زیاده مى‌دهد، و[لى‌] براى کافران عذاب سختى خواهد بود.»

أُمُّ أئِمَّةِ الْعُقولِ الْغُرِّ بَلْ \*\*\* امُّ أبیها وَ هْوَ عِلَّةُ الْعِلَلْ‌

روحُ النَّبىِّ فى عَظیمِ الْمَنْزِلَهْ \*\*\* وَ فى الْکفآءِ کفْوُ مَنْ لا کفْوَ لَهْ‌

تَمَثَّلَتْ رَقیقَةَ الْوُجود \*\*\* لطیفَةٌ جَلَّتْ عَنِ الشُّهودِ

تَطَوَّرَتْ فى أفْضَلِ الاطْوارِ \*\*\* نَتیجَةُ الادْوارِ وَ الاکوارِ

تَصَوَّرَتْ حَقیقَةُ الْکمالِ \*\*\* بِصورَةٍ بَدیعَةِ الْجَمالِ‌

فَإنَّها الْحَوْرآءُ فى النُّزولِ \*\*\* وَ فى الصُّعودِ مِحْوَرُ الْعُقولِ‌

یمَثِّلُ الْوُجوبَ فى الإمْکانِ \*\*\* عَیانُها بِأحْسَنِ الْبَیانِ‌

فَإنَّها قُطْبُ رَحَى الْوُجودِ \*\*\* فى قَوْسَىِ النُّزولِ وَ الصُّعودِ

و، لَیسَ فى مُحیطِ تِلْک الدّآئِرَهْ \*\*\* مَدارُها الاعظَمُ إلّا الطّاهِرَهْ

«او مادر امامان، عقول روشن و درخشان است، بلکه مادر پدر خودش است، در حالیکه آن پدر، علّة العلل است.

او در ارْزَنْدگى مقام، روح پیامبر است. و در همسرى و همتائى، همتاى کسى است که همتا ندارد.

او در ظرائف و رقائق وجود، متمثّل گردیده است و لطیفه اى است که از مقام شهود و ادراک بسى بالاتر است.

او در با فضیلت‌ترین اطوار، صورت گرفته است و نتیجه و خلاصۀ ادوار و اکوار است.

حقیقت کمال در بى سابقه‌ترین صورت زیباى خود شکل گرفته است.

او در عالم نزول، حوراء است و در مراتب صعود، محور عقل‌ها و اندیشه ها.

او با واقع و عیان خود، به احسن بیان و بینه، عالَمِ وجوب را در عالم امکان تمثیل کرده است.

او قطب آسیاى عالم وجود است، چه در قوس نزول و چه در قوس صعود.

آرى! در محیط این دائرۀ نزول و صعود، مدار اعظم و اوسعى غیر از فاطمۀ طاهره نیست‌! [[2]](#footnote-2)

## انبیاء هیچ مزدی در برابر رسالت خود از مردم نخواستند

جاى تردید و شبهه نیست که جمیع انبیاء و پیغمبرانى که از ساحت مقدّس ربوبى برانگیخته شده‌اند، از امّت خود هیچگونه مزد و پاداشى طلب ننموده‌اند و هیچ حقّى از حقوق مردم برای خود ذخیره نکرده‌اند و هیچ کس را به استخدام و بیگارى نگرفته‌اند.

در قرآن مجید در پنج مورد در سورۀ ٢٦: شعرآء، آیات ١٠٩، ١٢٧، ١٤٥، ١٦٤ و ١٨٠ که شرح حال حضرت نوح و لوط و هود و صالح و شعیب بیان شده، به یک نَسَق و منوال پاسخ آنها را به قوم خود بیان می کند که هر یک از آنها گفتند: ﴿وَ مَآ أَسَلُئكمْ عَلَيهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَى‌ رَبِّ الْعلَمِينَ﴾.[[3]](#footnote-3)

آرى حقّ مطلب همین است که پیمبران از امّت خود و غیر آنها اجرى‌ نخواهند و مزدى طلب ننمایند؛ چون مزد هر کس بر عهدۀ کسى است که او را اجیر کرده و مأموریت داده است. پیمبران از جانب خدا آمده‌اند و دعوت آنها مبنى بر وحى و اتّصال به عالم غیب بوده است، بنابراین مزد آنان نیز بر باعث و آمر آنان، یعنى خداوند تبارک و تعالى است.

و این حقیقت را مى‌توان دلیل بر صحّت نبوّت و دعوى پیغمبرى گرفت؛ چون کسى که از ناحیۀ غیر خدا بر مردم حکومت کند، خواهى نخواهى براى منظور و مقصدى حکومت می کند، همان منظور و مقصد اجر و مزد او خواهد بود و وصول به آن هدف، پاداش و جزاى او محسوب مى‌شود.

انبیاء از مردم مزد نخواستند زیرا حجاب قلب آنها مرتفع گشته بود و اعمال آنان خالصا لوجه اللَه بود

فقط پیمبرانند که چون حجاب قلب آنها مرتفع گشته و به أسرار عالم اطّلاع پیدا نموده و رمز موت و حیات و تکامل را دریافته و از عوالم و منازل سلوک به وطن حقیقى رسیده و ابدیت را إدراک نموده‌اند و جان آنها با خداى خود مرتبط شده و گفت و شنود داشته‌اند، أعمال آنها فقط و فقط خالصاً لِوَجهِهِ الکریم بوده و در مقابل زحمات و لطماتى که در راه تبلیغ شریعت و هدایت مردم بر خود هموار می دارند مزدى نمى‌خواهند؛ مزد آنان فقط رضاى خدا و انجام مأموریت و نفس هدایت مردم است و بس.

اگر بنا بشود پیمبرى براى خود مزد بخواهد آن حرّیت و آزادى در تبلیغ از دست می رود، و خواه ناخواه جرأت تبلیغ شدید در مقابل أفرادى را که از آنها مزد گرفته ندارد؛ چون شرم و حیائى در شخص مورد إحسان پیدا مى‌شود که او را در مقابل إحسان کننده پست و زبون می کند و از قاطعیت تبلیغ ساقط مى‌نماید.

نوح پیغمبر به امّت خود می گوید: ﴿فَإِن تَوَلَّيتُمْ فَمَا سَأَلْتُكم مِن أجْرٍ.﴾ [[4]](#footnote-4) در اینصورت هر که خواهد دعوت را مى‌پذیرد و هر که خواهد نمى‌پذیرد، و پیغمبر در مقابل أفراد متمرّد شرم و حیائى ندارد و خود را رهین منّت آنان نمى‌بیند و جدّاً آنها را مورد مؤاخذه و عتاب قرار مى‌دهد.حضرت رسول أکرم محمّد بن عبد اللَه صلّى اللَه علیه وآله وسلّم نیز از این حکم کلّى استثناء نشده‌اند و از مردم هیچ تقاضاى مزدى ننموده‌اند. در سوره أنعام که مکالمه آن حضرت را با قوم خود بیان مى‌فرماید، خداوند به آن حضرت امر میکند که: ﴿قُل لَآأَسَلُكمْ عَلَيهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكرَى‌ لِلْعلَمِينَ﴾[[5]](#footnote-5) ‌پیغامبر عظیم الشّأن نیامده تا آنکه بارى بر گُردۀ مردم بگذارد و در مقابل دعوى نبوّت، آنها را به تعب بیندازد و حاصل کار و دسترنج آنها را ببرد و از کار و کسب آنان به نفع خود استفاده کند؛ ﴿قُلْ مَآ أَسَلُكمْ عَلَيهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَآ أَنَا مِنَ الْمُتَكلِّفِينَ﴾.[[6]](#footnote-6) «بگو من از شما مزدى نمى‌خواهم و شما را به سختى و رنج نمى‌افکنم، و من از نزد خود چیزى نمى‌آورم و سخنى نمى‌گویم.»

در دو جاى قرآن یکى در سورۀ طور، و دیگر در سورۀ قلم که خداوند مشرکین و متمرّدین را مورد مؤاخذه و خطاب قرار می دهد و شدیداً آنها را در عدم پذیرش دعوت حضرت رسول عتاب می کند مى‌فرماید: ﴿أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْراً فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُون‌﴾.[[7]](#footnote-7) « (چرا این مردم متمرّد از پذیرش دعوت تو سر باز مى‌زنند) مگر تو از آنها مزدى درخواست کردى که آنان شانۀ خود را در أداء آن غرامت، سنگین ببینند؟»

ولى در آیات قرآن دو مورد به چشم مى‌خورد که حضرت رسول أکرم صلّى اللَه علیه وآله وسلّم در مقابل نبوّت و زحمات رسالت مزد و اجر از امّت خود خواسته‌اند. باید در این دو مورد با دقّت مطالعه نمود و حقیقت را دریافت.

اوّل: درسورۀ فرقان: ﴿قُلْ مَآ أَسَلُكمْ عَلَيهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَن شَآءَ أن يتَّخِذَ إِلَى‌ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾.[[8]](#footnote-8) «بگو اى پیغمبر من از شما مزدى طلب نمى‌کنم؛ مزد من همان راهیست که مردم بسوى خداى خود بجویند و آن طریقى است که بسوى‌ پروردگار خود پیدا کنند.»

دوّم: در سورۀ شورى: ﴿قُل لَآأَسَلُكمْ عَلَيهِ أجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِى الْقُرْبَى﴾. «بگو اى پیغمبر من از شما مزدى نمى‌خواهم مگر آنکه با نزدیکان من محبّت و مودّت بنمائید.»

با دقّت و توجّه در این دو آیۀ مبارکه أوّلًا استفاده مى‌شود که در حقیقت این دو مسئله ای که مورد استثناء قرار گرفته ‌اند، دو حقیقت جداگانه نداشته و در واقع دو استثناء بر عموم ﴿قُل لَآأَسَلُكمْ عَلَيهِ أجْرًا و قُلْ مَآ أَسَلُكمْ عَلَيهِ مِنْ أَجْرٍ﴾ وارد نشده است؛ بلکه حقیقت این دو مستثنى یک چیز بیش نبوده ولى داراى دو عنوان و معرّف بوده است. در آیۀ اوّل راه پیدا نمودن بسوى خدا استثناء شده و در آیۀ دوّم مودّت ذوى القربى. این دو عنوان داراى یک حقیقت واحده هستند؛ راه خدا همان موّدت ذوى القربى است و مودّت به ذوى القربى همان راهى است که بنده براى وصول به مقام توحید اتّخاذ می کند.

و نتیجه بعد ازضمّ این دو آیه به یکدیگر چنین مى‌شود که: اى پیغمبر بگو من از شما هیچ مزدى طلب نمى‌کنم مگر آنکه شما با مودّت به نزدیکان من راهى بسوى خداى خود اتّخاذ کنید.

## مودّت ذوى القربى یگانه راه بسوى خداست و تنها راه بسوى خدا مودّت به ذوى القربى است و بس!

بنابراین با ملاحظۀ انحصار این دو استثناء از عموم آیه، و ملاحظۀ اتّحاد این دو معنى، نتیجه چنین مى‌شود که: مودّت ذوى القربى یگانه راه بسوى خداست و تنها راه بسوى خدا مودّت به ذوى القربى است و بس! یعنى هر مسلمانى که بخواهد مزد پیغمبر خود را داده باشد حتماً باید در راه وصول به مقام توحید و اتّصاف به صفات حضرت حقّ جلّ‌وعلا در تکاپو باشد و وصول بدین مقام و اتّصاف بدین صفات فقط و فقط در سایۀ مودّت به ذوى القربى‌حاصل خواهد شد.

و ثانیاً این استثناء منافات با عموم آیات دالّه بر عدم مزد و اجر ندارد؛ و به عبارت دیگر در واقع به مستثنى منه خود استثنائى نمى‌زند و به لسان اهل ادب استثناء منقطع است؛ زیرا آیاتى که دلالت دارد بر آنکه پیغمبران و پیغمبر اسلام اجر و مزد طلب نمى‌کنند، منظور اجر و مزدى است که راجع به خود آنان باشد و عائد بر خود آنان گردد، و امّا اجر و مزدى که عائد مردم شود که همان اتّصاف به صفات ربوبى و خروج از عالم بهیمیت و وصول به ذروۀ انسانیت است، منظور و مقصود هر پیغمبرى است و هدف پیغمبر اسلام نیز چنین بوده است.

﴿هُوَ الَّذِى بَعَثَ فِى الْأُمّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يتْلُوا عَلَيهِمْ ءَايتِهِ وَ يزَكيهِمْ وَ يعَلّمُهُمُ الْكتبَ وَ الْحِكمَةَ وَ إِن كانُوا مِن قَبْلُ لَفِى ضَللٍ مُبِينٍ\* وَ ءَاخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكيمُ.﴾[[9]](#footnote-9)

«اوست خدائى که در میان امّیین برانگیخت از خود آنان رسولى را که آیات خدا را بر آنان تلاوت کند، و دائماً آنها را در سیر نفسانى نموّ و رشد بدهد، و از کتاب و أسرار عالم آفرینش و حقائق موجودات بدانها تعلیم کند و همانا قبل از آن در گمراهى آشکارى به سر مى‌بردند. و نه تنها بر آنان بلکه بر کسانى هم که در آن زمان نیامده و بعداً مى‌آیند نیز مقام رسالت دارد و آنها را بدین صراط رهبرى می کند و خداوند عزیز و حکیم است.»

بنابراین، این دو آیه که در آنها استثناء واقع شده است یک حقیقت مسلّم را بیان مى‌کنند و آن علّت غائى و انگیزه رسالت و داعى بر بعثت است. و طبق آیۀ مذکوره در سورۀ جمعه و بعضى از آیات دیگر، علّت رسالت را بیان می کند و نه چیز دیگرى را. و نتیجه چنین مى‌شود که: تلاوت آیات خدا بر مردم و تعلیم‌کتاب و حکمت و تزکیۀ آنان، راهى است بسوى خدا که بواسطۀ مودّت با ذوى القربى، بسوى خدا خواهند پیمود و به مقام توحید خواهند رسید. و این راجع به خود امّت پیغمبر أکرم است و عائد آنان خواهد بود؛ نه اجر و مزدى است که به پیغمبر برسد، و موجب نقص دیگران و زیادى در مال و مآل و حیثیت و جاه پیغمبر أکرم گردد؛ مانند پدرى که به فرزندش بگوید: من در مقابل تمام رنجها و زحماتى که در دوران طفولیت و صباوت و جوانى براى تربیت و تعلیم تو و براى سلامتى و دفع آفات از تو متحمّل شدم، هیچگونه پاداشى توقّع ندارم الّا آنکه یک فرد سالم با تربیت و منظّم و مؤدّب به آداب بوده باشى.

شاهد بر این معنى آنکه خداوند تبارک و تعالى در سورۀ سبأ خطاب به پیغمبر أکرم نموده مى‌فرماید: ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكم مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكمْ إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَى اللَه﴾.[[10]](#footnote-10) «بگو آنچه مزد و پاداش، من از شما درخواست نموده‌ام براى خود شماست؛ مزد و اجرى که عائد من گردد فقط بر خداست نه بر شما.»

حال بر سر اصل مطلب برویم و ببینیم چگونه خداوند مودّت به ذوى القربى را نتیجه و حاصل و مزد رسالت قرار داده است؟ مودّت به ذوى القربى چه تأثیرى در سلوک راه الهى دارد؟ چه رابطه‌اى بین راه خدا و بین محبّت آل محمّد است؟ آیا ممکن است که انسان کاملًا به دستورات عملى پیغمبر أکرم عمل کند، نماز بپاى دارد، روزه بگیرد، جهاد بنماید، حج بنماید، و تمام تکالیف را یک به یک عمل کند، ولى به ذوى القربى مودّت نداشته باشد؟ آیا چنین فردى به مقام سعادت نائل خواهد آمد و به خداى خود راه پیدا خواهد نمود؟ یا نه، این أعمال هنگامى نتیجه مى‌دهد که با محبّت و مودّت ذوى القربى توأم باشد.

از ضمّ دو آیۀ سابق الذّکر به یکدیگر استفاده نمودیم که پیمودن راه خدا همان مودّت اهل بیت است و بدون آن کسى راه به خداى خود نخواهد یافت.

## محبّت عبارت است از جاذبۀ نفس و کشش روحى حبیب نسبت به محبوب.

حال در سرّ این مطلب و تأثیر محبّت در صلاح عمل و در روش تکاملى انسان بحث مى‌نمائیم و براى توضیح این حقیقت می گوئیم که: محبّت عبارت است از جاذبۀ نفس و کشش روحى حبیب نسبت به محبوب. این کشش به حَسَب أفراد و شرائط گوناگون مختلف است، و نیز از نقطه نظر تأثیر محبوب و درجۀ فعّالیت آن در نفس مُحبّ نیز متفاوت است. محبوب هر چه بوده باشد خواه انسان و یا حیوان و جماد و سنگ یا موجود دیگرى، به هر مقدار که آثار جمال و محاسن او در نفس مُحبّ اثر بیشترى داشته باشد، به همان درجه این قوّۀ کشش و جاذبه در مُحبّ شدیدتر خواهد بود و تعلّق نفس مُحبّ به محبوب بیشتر خواهد شد.

و چون صفات و آثار هر موجود از توابع و لوازم نفس و روح آن موجود است، بنابراین به علّت این جاذبه و کشش روحى نفس محبّ به محبوب، آثار و صفات محبوب در محبّ منعکس خواهد شد، تا به سر حدّى که اگر جاذبۀ بین دو نفس به اندازه‌اى باشد که در هر حال از یکدیگر غفلت نداشته باشند، گوئى آن دو، چنان نفسهایشان در هم آمیخته و به یکدیگر جوش خورده و متّصل و یا متّحد شده است که هر دو داراى نفس واحدى شده‌اند.

## سریعترین راه اتّصال به عالم معنا و حقیقت هستی محبت اولیاء خداست

در این حال تمام آثار و صفات محبوب در محبّ طلوع می کند؛ چون بنا به فرض، این آثار، آثار محبوب است؛ و بنابر رابطۀ محبّت و جاذبۀ روحى مُحبّ، نفس محبوب در کارگاه وجودى مُحبّ حُکمفرما مى‌شود و بجاى نفْس او آمر و ناهى خواهد بود؛ و در این صورت به تَبَع نفس محبوب، آثار و صفات آن نیز در نفس محبّ پیدا خواهد شد؛ و این راه سریعترین راه اتّصال به ارواح طیبه است.بارى، اثر عشق و محبّت و طلوع آثار و صفات محبوب به سبب جاذبۀ روحى محبّ در نفس او بسیار مشهود و روشن است. در این باب سیر و تواریخ داستانها آورده‌اند و کم و بیش براى خودِ أفرادى که دچار محبّت شده‌اند واضح و روشن است.

حال که این مقدّمه واضح شد می گوئیم : اگر کسى محبّت به شخص ستمگر و ظالمى داشته باشد گرچه او خود نیز مایل به ستم و تجاوز نباشد، ولى‌ خود به خود روحیۀ ظالمانه در او پیدا مى‌شود. و اگر کسى محبّت به شخص عادل و منظّم و مستقیمى داشته باشد که طهارت و تقوى در روح او مُهر خورده و به باطن او سرایت کرده است، خود به خود داراى صفت عدالت و استقامت و طهارت خواهد شد.

## اکتساب صفات الهی بدون تحصیل محبت خداوند متعال محال است

بنابراین بر أفرادى که طالب راه خدا هستند لازم و حتم است که خود را به صفات خدا درآورند و این معنى بدون تحصیل محبّت خداوند محال است؛ یعنى اگر کسى در تمام عمر به کارهاى خیر مشغول باشد و از بدى‌ها اجتناب کند، ولى محبّت خدا را در دل نپروریده باشد، جان او از صفا و وفا کاملًا تهى بوده و مانند قبرى است که روى آنرا با نقش و نگار زینت نموده باشند.

جان و حقیقت انسان همان قوّۀ جاذبه و کشش روحى اوست و گرنه با دیوار ساکن و قبر خراب چه تفاوتى دارد. عمل صالح که از جان زنده و روح صفا و محبّت بر نخیزد چون گوشوار و دستبندی است که در دست مرده و در گوش او آویزند. ولى اگر با محبّت توأم شد، مانند زینتى که به انسان زنده آرایش دهند، موجب کمال و مزیت او خواهد بود.

محبّ خدا بواسطۀ أعمال نیک، دائماً محبّت خدا را در دل خود شدید می کند و با مخالفت هواى نفس و موافقت رضاى محبوب عشق خدا را در دل زیاده می گرداند، تا به حدّى که مورد رضاى او واقع شده، از هواى خود بیرون آمده، به هواى دوست زنده است. در این حال خدا در وجود او حکومت می کند، تمام أعمال و رفتارش خود به خود به اراده خدا خواهد شد؛ کأنّه از خود خالى گردیده و از خدا سرشار است. از حرکت به خود دست کشیده و به حرکت خدا متحرّک است.

در «روضه کافى» مرحوم کلینى از علىّ بن إبراهیم، از پدرش، از علىّ بن أسباط، از أئمّه علیهم السّلام در ضمن پندها و مواعظ حضرت بارى جلّ و علا به حضرت عیسى بن مریم علیهما السّلام روایت می کند که:

یا عِیسَى أُوصِیک وَصِیةَ المُتَحَنِّنِ عَلَیک بِالرَّحْمَةِ حَتَّى حَقَّتْ لَک مِنِّى الْوِلَایةُ بِتَحَرِّیک مِنِّى الْمَسَرَّةَ. [[11]](#footnote-11)

«اى عیسى مانند شخصى که از روى محبّت و ترحّم و شفقت در مقام اندرز و پند و نصیحت تو در آید، تو را وصیت می کنم، تا آنکه قوّه طلب در تو زیاد گردد و در جستجوى رضا و محبّت من درآئى؛ و در این حال ولایت من در وجود تو حکمفرما خواهد شد و به تمام صفات و اسماء من متّصف خواهى گشت.»

دین مقدّس اسلام که خاتم ادیان است و از نقطه نظر روابط روحى و طبیعى کاملترین نظامات و دستورات را متکفّل است نیز میزان صحّت و سلامت أعمال را بر معیار محبّت اندازه‌گیرى کرده است، و سریع‌ترین راه را براى وصول به مقام انسانیت و توحید در جلوى راه بشر قرار داده است؛ و آن محبّت به رسول خدا و أقارب آن حضرت است.

## اهل بیت عصمت و طهارت به حیات عقل زنده وبه نور خدا منوّر اند

مقصود از أقارب أفرادى هستند که به مقام طهارت مطلق در آمده، و طهارت در جان و روح و خیال و نفس و عقل و در سرّ و سویداى آنان رسوخ نموده، از تمام شوائب شرک بر آمده، و در هیچ موطنى از مواطن نفس آنان غیر از خدا و آثار و صفات او چیزى را نتوان یافت؛ أفرادى هستند که در هر حال چشم از عوالم کوتاه و ظلمانى طبیعت برداشته و به جمال أبدیت دوخته‌اند؛ افرادى هستند که حکومت شهوت و غضب و خیال در وجود آنها مفهومى ندارد، پیوسته به حیات عقل زنده و به نور خدا منوّر و به مقام بلوغ و کمال انسانى رسیده‌اند؛ أفرادى هستند که به علّت عبور از مراحل کوتاه و تاریک هوى، دیگر در افق آنان شوائب نفس أمّاره و میل حیوانى و حیات حسّ و توابع آنها نیست. آنان در حرم امن و امان الهى سکنى گزیده‌اند و به نور حقّ، منوّر شده‌اند و گناه که لازمۀ آن غفلت است در آنها مصداقى ندارد. آنان به طهارت حضرت حقّ، مطهّر و به عصمت ذات مقدّس او معصوم گردیده‌اند.

## محبّ خاندان عصمت، اهل عبادت و انفاق و ایثار جان و مال در راه خدا خواهد شد

بدیهى است که عشق و محبّت بدین افراد، انسان را به افق فکرى و وجودى آنها نزدیک می کند، و هر چه این محبّت شدیدتر گردد، انسان بدان افق نزدیکتر می گردد. و بالملازمه، صفات و روحیات و اخلاق و بالأخره ملکات و عقائد پاک آنان در انسان ظهور خواهد نمود. محبّ خاندان عصمت، اهل عبادت و تقوى و ایثار و گذشت و انفاق و بذل جان و مال در راه خدا خواهد شد.محبّت مانند برقى که بر خرمن بگذرد و ناگهان آنرا تبدیل به کومۀ خاکستر کند، صفات رذیله از قبیل حسد، بخل، قساوت قلب، شَرَه، جُبن و غیره را در وجود محبّ مى‌سوزاند و بر باد فنا مى‌دهد؛ و معلوم است که این است راه خدا و بس. یعنى سریع‌ترین راه و بهترین و کامل‌ترین و آسانترین راه وصول به مقصد است.

## اتکاء بر عمل خود بدون عشق به اهل بیت انسان را به هلاکت خواهد انداخت

بخلاف آنکه انسان بدون عشق و محبّت آنان بخواهد این راه دور و دراز را به پاى خود و به اتّکاءِ عمل خود طى کند؛ هیهات که به مقصد برسد. هر روز که گامى جلو گذارد شوائب نفس امّاره و خواطر شیطانى، او را چند گام به عقب مى‌برد، و دائماً مانند حمار طاحونه به دور خود مى‌چرخد؛ و کلَّما ازْدادَ سَیرُهُ لا یزِیدُ مِنَ اللَه إلّابُعدًا. عاقبة الأمر با تلاش بسیار و زحمت فراوان با دست تهى، غارت زده، سرمایه از دست رفته، با هزاران حسرت و ندامت، دنیا را ترک گفته و جان مى‌سپارد.

## شدیدترین درجات گناه، توجّه و محبّت به اهل معاصى و دشمنان خداست

سابقاً ذکر شد که اُسّ و مُخّ دین و طىّ راه خدا، محبّت به خدا و منسوبین به اوست و لذا بهترین و سریع‌ترین راه براى این مقصود تحصیل محبّت است. و به عکس شدیدترین درجات گناه، توجّه و محبّت به اهل معاصى و دشمنان خداست؛ چون محبّت به أفراد منحرف و ستمگر، اثر قساوت و شقاوت در دل می گذارد و دل را به نقش دل آنان منقّش می گرداند و بدین وسیله صفات و روحیات آنان در دل ظهور و به تَبَع آن، کردار و أعمال آنان در انسان پیدا می شود.

لذا نفسِ محبّت به دنیا و زخارف زودگذر آن گناه شمرده شده است؛ ﴿كلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ﴾. [[12]](#footnote-12) و محبّت به جمع‌آورى مال و ذخیره کردن آن گناه شمرده شده است؛ ﴿وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾. [[13]](#footnote-13) و گذشته از آنکه مُنکرات یکایک گناه شمرده شده است، محبّت به کارهاى قبیح و انتشار آن در بین جامعۀ اسلامى و مؤمنین نیز گناه شمرده شده، بلکه چون این محبّت خود مولّد گناه و سرچشمۀ پیدایش معاصى است داراى کیفرى بسیار سخت خواهد بود؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ يحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفحِشَةُ فِى الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِى الدُّنْيا وَ ا لْأَ خِرَةِ وَ اللَه يعْلَمُ وَ أَنتُم لَاتَعْلَمُونَ﴾. [[14]](#footnote-14) و همچنین نفس محبّت به غیر خدا، به محبّت استقلالى، و محبّت به بُتها و به أفرادى که انسان آنها را مورد تبعیت و اطاعت خود قرار می دهد و به عنوان شرکاء خدا محسوب مى‌گردند، شدیداً در قرآن مجید مورد انتقاد قرار گرفته است؛ ﴿وَ مِنَ النَّاسِ مَن يتَّخِذُ مِن دُونِ اللَه أَندَادًا يحِبُّونَهُمْ كحُبّ اللَه وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ.﴾ [[15]](#footnote-15) و در مقابل این آیات که جدّاً انتقاد از محبّت دنیا و جمع مال و شرکاى خدا و غیره مى‌کند، آیاتى است که بنحو أتمّ از محبّت به خدا و اولیاى خدا تمجید و تحسین مى‌نماید؛ ﴿قُلْ إِن كنتُمْ تُحِبُّونَ اللَه فَاتَّبِعُونِى يحْبِبْكمُ اللَه وَ يغْفِرْ لَكمْ ذُنُوبَكمْ.﴾[[16]](#footnote-16) «بگو اى پیغمبر: اگر محبّت به خداى دارید باید از من پیروى کنید تا بالنّتیجه شما نیز مورد محبّت خدا واقع شوید و گناهان شما را‌بیامرزد.»

معلوم مى‌شود که محبّت به خدا گرانمایه‌ترین و شریفترین موهبت از مواهب الهى است که او را خدا موضوع کلام قرار داده و بر آن اطاعت از رسول خدا را مترتّب نموده است، در حالی که ممکن بود بگوید: اگر مى‌خواهید بهشت بروید یا جهنّم نروید، یا جامعۀ شما اصلاح گردد، یا داراى نفس متّقى و پاکیزه گردید و غیر اینها.ولى ملاحظه مى‌شود که فقط محبّت به خدا را عنوان قرار داده و نفس اطاعت از رسول خدا را به عنوان لازم غیر قابل انفکاک، ملازم آن قرار داده است. و در جائى که مؤمنین را از ارتداد مى‌ترساند و به آنها از این عاقبت وخیم بیم مى‌دهد و غناى خود و رسول خود را از ایمان و ارتداد آنان بیان مى‌فرماید، جماعتى از مؤمنین را که محبّت به رسول خدا دارند و رسول خدا به آنان محبّت دارد، معرّفى مى‌نماید که آنان پس از ارتداد شما ایمان خواهند آورد، و بهترین معرّف آنها در کمال و مزایاى انسانى محبّت آنها به رسول خدا است؛ ﴿يأاَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَن يرْتَدَّ مِنكمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يأْتِى اللَه بِقَوْمٍ يحِبُّهُمْ وَ يحِبُّونَهُ و أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكفِرِينَ﴾. [[17]](#footnote-17)

و در آیۀ دیگر محبّت به طهارت و تزکیه نفس را بهترین معرّف و شاهد مزایا و کمال افراد میگیرد؛ ﴿لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى‌ مِنْ أَوَّلِ يوْمٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يحِبُّونَ أَن يتَطَهَّرُوا وَ اللَه يحِبُّ الْمُطَّهّرِينَ﴾ [[18]](#footnote-18) . در اینجا خداوند به پیغمبرش امر مى‌کند که در مسجد قبا نماز بگزارد و در آنجا قیام به عبادت کند؛ چون علاوه بر آنکه از روز اوّل بنیادش با تقوى پایه گذارى شده است، جماعتى از مؤمنین که حبّ طهارت و صفاى باطن و ملاقات خدا را دارند، در آنجا به نماز و عبادت اشتغال مى‌نمایند.

و از همه بالاتر آنکه خداوند کسانى را که با مبارزین با خدا و پیمبرش مودّت و دوستى بنمایند یکسره از زمرۀ مؤمنین اخراج کرده است، گرچه آن مبارزین فرزندان یا پدران یا برادران یا اهل و قبیله آنان باشند.

## محبّت به دشمنان خدا چنان اثر قوى در نفس انسان می گذارد که به کلّى زمینۀ نفس را از ایمان خالى مى‌کند

معلوم مى‌شود محبّت به دشمنان خدا و رسول چنان اثر قوى در نفس انسان می گذارد که به کلّى زمینۀ نفس را از ایمان خالى مى‌کند و رائحه‌اى از آن باقى نمى‌گذارد. و در این صورت أعمال صالحۀ انسان چون خس و خاشاکى خواهد بود که در سرزمین خشک و بى‌آب و علف روئیده، هیچ بو و طراوتى و جمال و زیبندگى نخواهد داشت. مثال عمل صالح به انضمام محبّت به دشمنان دین، مثال گل و گیاهى است که در مَزابل روئیده باشد؛ اگر فرضاً ظاهرى فریبا داشته باشد ولى باطن و اصل آن متعفّن و زشت است.

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يؤْمِنُونَ بِاللَه وَ الْيوْمِ الا خِرِ يوَآدُّونَ مَنْ حَآدَّ اللَه وَ رَسُولَهُ‌و وَ لَوْ كانُوا ءَابَآءَهُمْ أَوْ أَبْنَآءَهُمْ أَوْ إخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولنِك كتَبَ فِى قُلُوبِهِمُ الْإِيمنَ وَ أَيدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يدْخِلُهُمْ جَنتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنْهرُ خلِدِينَ فِيهَا رَضِىَ اللَه عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولنِك حِزْبُ اللَه أَلَآ إِنَّ حِزْبَ اللَه هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [[19]](#footnote-19).

در این آیۀ مبارکه ملاحظه مى‌شود که علاوه بر آنکه محبّین به دشمنان خدا را از صفّ مؤمنین بطور قاطع جدا مى‌کند، بهترین صفت مؤمنین و روشن‌ترین أثر روحى آنان را عدم محبّت به دشمنان خدا قرار داده که بدین مناسبت دائماً از روح خدا بدانها افاضه می گردد و در بهشتهاى جاودان زیست خواهند نمود، آنان مورد رضاى خداى خود بوده و خود نیز از خداى خود راضى خواهند بود. و از همه بالاتر آنکه فقط و فقط این دسته از مؤمنین را که روحشان با صفت حبّ به خدا و رسول و عدم حبّ به دشمنان خدا و رسول آمیخته شده است، حزب خدا معرّفى نموده و علناً سعادت و نجاح مطلق را منحصراً بدین افراد سپرده است.

در کتب أخبار، أبوابى راجع به حبّ و بغض وارد شده است. در این أخبار که مجموعاً مى‌توان گفت به حدّ تواتر رسیده است، اصل حبّ و بغض را از اصول دین شمرده و بقیۀ أعمال صالحه را از متفرّعات آن قرار داده است.

أبوعُبَیده حَذّاء از حضرت صادق علیه السّلام روایت می کند که:

قَالَ عَلَیهِ السَّلَامُ: مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَ أَبْغَضَ لِلَّهِ وَ أَعْطَى لِلَّهِ فَهُوَ مِمَّنْ کمَلَ إیمَانُهُ .[[20]](#footnote-20)

حضرت فرمودند: «کسى که براى خدا دوست داشته باشد هر کس یا هر چیزى را که مورد محبّت خداست، و مبغوض بدارد هر کس یا هر چیزى را که مورد بغض خداست، و در راه خدا بذل و اعطاء بنماید؛ چنین مردى از افرادى است که ایمان او به سرحدّ کمال رسیده است.»

و سعید أعرج از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام حدیث می کند که:

قَالَ عَلَیهِ السَّلَامُ: مِنْ أَوْثَقِ عُرَى الْإیمَانِ أَنْ تُحِبَّ فِى اللَه وَ تُبْغِضَ فِى اللَه وَ تُعْطِىَ فِى اللَه وَ تَمْنَعَ فِى اللَه. [[21]](#footnote-21) «حضرت صادق فرمودند که: از محکمترین دستاویزهاى ایمان آن است که دوست داشته باشى هر چه را که خدا او را دوست دارد، و دشمن داشته باشى هر چه را که خدا دشمن دارد، و عطا کنى در راه خدا هر چه را که‌ خدا عطاى آن را دوست دارد، و منع کنى در راه خدا هر چه را که خدا منع آنرامى‌پسندد.»

‌و نیز از حضرت صادق علیه السّلام روایت است که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَه صَلَّى اللَه عَلَیهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ لِأَصْحَابِهِ: أَىُّ عُرَى الْإیمَانِ أَوْثَقُ؟ فَقَالُوا: اللَه وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الصَّلَوةُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الزَّکوةُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الصِّیامُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الْحَجُّ وَ الْعُمْرَةُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الْجِهَادُ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَه صَلَّى اللَه عَلَیهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ: لِکلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَ لَیسَ بِهِ. وَ لَکنَّ أَوْثَقَ عُرَى الْإیمَانِ الْحُبُّ فِى اللَه وَ الْبُغْضُ فِى اللَه وَ تَوَالِى أَوْلِیآءِ اللَه وَ التَّبَرِّى مِنْ أَعْدَآءِ اللَه . [[22]](#footnote-22)

«حضرت صادق علیه السّلام از حضرت رسول اکرم صلّى اللَه علیه و آله و سلّم روایت کرده‌اند که آن حضرت به اصحاب خود فرمودند: کدامیک از دستاویزهاى ایمان محکمتر است؟ اصحاب گفتند: خدا و رسول خدا داناترند. و بعضى از اصحاب گفتند: نماز. و بعضى گفتند: زکات. و بعضى گفتند: روزه.و بعضى گفتند: حجّ و عمره. و بعضى گفتند: جهاد.

حضرت فرمودند: تمام این امورى را که ذکر نمودید داراى فضیلت و شرافتند، ولى محکمترین دستاویزهاى ایمان نیستند. و لیکن محکمترین دستاویز ایمان همان محبّت در راه خدا و بغض در راه خدا و دوست داشتن دوستان خدا و تبرّى و دورى از دشمنان خداست.» مرحوم راوندى می گوید:

و إلیه أشارَ الرّضا علیه السّلام بمَکتوبه: کنْ مُحِبًّا لِأَ لِ مُحَمَّدٍ وَ إنْ کنْتَ فَاسِقًا وَ مُحِبًّا لِمُحِبِّیهِمْ وَ إنْ کانُوا فَاسِقِینَ.

«و به همین مطلب حضرت رضا علیه السّلام در نامۀ خود اشاره فرموده‌اند که: دوستدار آل محمّد باش و اگرچه فاسق هستى، و دوستدار دوستداران آل محمّد باش گرچه دوستداران آنان فاسق باشند.»

و از تفسیر عیاشى روایت است که بُرَید بن معاویة العِجلىّ مى‌گوید که:

کنْتُ عِنْدَ أَبِى جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ إذْ دَخَلَ عَلَیهِ قَادِمٌ مِنْ خُراسَانَ مَاشِیا فَأخْرَجَ رِجْلَیهِ وَ قَدْ تَغَلَّفَتَا. وَ قَالَ: أَمَا وَ اللَه مَا جَآءَ بِى مِنْ حَیثُ جِئْتُ إلَّا حُبُّکمْ أَهْلَ الْبَیتِ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ: وَ اللَه لَوْ أَحَبَّنَا حَجَرٌ حَشَرَهُ اللَه مَعَنَا؛ وَ هَلِ الدِّینُ إلَّاالْحُبُّ؟ إنَّ اللَه یقُولُ: قُلْ إِن کنتُمْ تُحِبُّونَ اللَه فَاتَّبِعُونِى یحْبِبْکمُ اللَه.[[23]](#footnote-23) وَ قَالَ: یحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَیهِمْ[[24]](#footnote-24). وَ هَلِ الدِّینُ إلَّاالْحُبُّ؟[[25]](#footnote-25)

برید بن معاویه می گوید: «در نزد حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام بودم که مردى از اهل خراسان که پیاده از آنجا حرکت نموده بود بر حضرت داخل شد و پاهاى خود را بیرون آورده نشان داد که همه شکافته و پاره پاره شده بود. عرض کرد: یابن رسول اللَه! به خدا سوگند که انگیزۀ حرکت من از خراسان تا اینجا جز محبّت شما اهل بیت نبوده است.

حضرت فرمودند: به خدا سوگند اگر پاره سنگى ما را دوست داشته باشد، خدا او را با ما محشور گرداند؛ و مگر حقیقت دین غیر از محبّت چیز دیگرى است؟ خداوند در قرآن می فرماید: اى پیغمبر! به مردم بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروى کنید تا شما نیز مورد محبّت خدا قرار گیرید. و نیز مى‌فرماید: انصار مدینه مهاجرینى را که از مکه بدانجا هجرت کردند دوست داشتند. و مگر دین غیر از محبّت چیز دیگرى است؟»

## روایات راجع به شدت محبت رسول خدا نسبت به حضرت زهرا سلام اللَه علیها

در روایات شیعه و سنّى بسیار وارد شده است که حضرت رسول اللَه حضرت فاطمه سلام اللَه علیها را بسیار دوست داشتند و آن حضرت را سیدۀ نساء عالمیان معرّفى کردند.

آیة اللَه سید شرف الدّین عاملى در کتاب «الکلمة الغرّآء» ص ٣٣٩ به بعد، روایاتى را درمقام و موقعیت و أفضلیت حضرت زهراء سلام اللَه علیها آورده است که یکی از آن جمله آورده مى‌شود:

(ما أخرجَهُ البُخارىُّ[[26]](#footnote-26) و مسلمٌ[[27]](#footnote-27) و التّرمذىُّ فى صِحاحِهم، و صاحبُ الجمعِ بینَ الصّحیحَین، و صاحبُ الجمعِ بین الصِّحاحِ السّتّةِ، و الإمامُ أحمدُ مِن حدیثِ الزّهرآءِ مِن مُسندِه [[28]](#footnote-28) ، و ابنُ عبدِ البرِّ فى ترجمتِها من استیعابِه، و محمّدُ بنُ سعدٍ فى ترجمتِها من الجزء الثّامن من طبقاتِه و فى بابِ ما قاله النّبىُّ فى مرضِه من المجلّدِ الثّانى من الطّبقات أیضاً، و اللفظ الذى تسمعُهُ للبخارىِّ ءَاخرَ ورقةٍ مِن کتاب الاستئذانِ من الجزء الرّابع من صحیحِه)حدَّثَنا موسى عن أبى عوانةَ عن فراس عن عامرٍ عن مسروقٍ حدَّثَتنى عآئشةُ امُّ المؤمنین قالت:

إنّا کنّا أزواجَ النّبىِّ عندَهُ جمیعًا لَم تُغادِر منّا واحدةٌ، فأقبَلَت فاطمةُ تَمشى، لا و اللَه ما تَخْفى مِشْیتُها مِن مِشْیةِ رَسولِ اللَه (صَلَّى اللَه عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ). فَلَمّا رَءَاها رَحَّبَ وَ قالَ: مَرْحَبًا بِابْنَتى! ثُمَّ أجْلَسَها عَن یمینِهِ أو عَن شِمالِهِ ثُمَّ سآرَّها، فَبَکت بُکآءً شَدیدًا. فَلَمّا رَأَى حُزْنَها سآرَّها الثّانیةَ إذا هِىَ تَضْحَک. فَقُلْتُ لَها أنا مِن بَینِ نِسآئِهِ: خَصَّک رَسولُ اللَه (صَلَّى اللَه عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ) بِالسِّرِّ مِن بَینِنا ثُمَّ أنتِ تَبْکینَ! فَلَمّا قامَ رَسولُ اللَه (صَلَّى اللَه عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ) سَألْتُها: عَمّا سآرَّک؟ قالَتْ: ما کنتُ لِافْشِىَ عَلَى رَسولِ اللَه سِرَّهُ.

فَلَمّا تُوُفّىَ قُلتُ لَها: عَزَمْتُ عَلَیک بِما لى عَلَیک مِن الحَقِّ لَمّا أخْبَرْتِنى؟ قالَتْ: أمّا الأَنَ فَنَعَمْ. فَأخْبَرَتْنى قالَتْ: أمّا حینَ سآرَّنى فى الأمْرِ الأوَّلِ فإنَّهُ أخْبَرَنى جبْرآئیلَ کانَ یعارِضُهُ [بِالْقُرْءَانِ‌] کلَّ سَنَةٍ مَرَّةً وَ أنَّهُ قَدْ عارَضَنى بِهِ الْعامَ مَرَّتَینِ، وَ لا أرَى الْأجَلَ إلّاقَدِ اقْتَرَبَ، فَاتَّقِى اللَه وَ اصْبِرى فَإنّى نِعْمَ السَّلَفُ أنا لَک. قالَتْ: فَبَکیتُ بُکآئِىَ الَّذى رَأَیتِ. فَلَمّا رَأَى جَزَعى سآرَّنى الثّانیةَ قالَ: یا فاطِمَةُ! ألا تَرْضَینَّ أن تَکونى سَیدَةَ نِسآءِ المُؤْمِنینَ أوْ سَیدَةَ نِسآءِ هَذِهِ الْامَّةِ- انتهى.

«موسى براى ما نقل کرد از أبوعوانه از فراس از عامر از مسروق که او گفت: عائشه امّ المؤمنین براى من حدیث نمود که روزى همۀ ما زنان پیامبر بدون استثناء در محضر او بودیم که فاطمه از راه رسید، و قسم به خدا نحوۀ راه رفتن او هیچ فرقى با راه رفتن رسول خدا صلّى اللَه علیه و آله و سلّم نداشت. چون آن حضرت او را دید جائى باز نمود و فرمود: مرحبا به دخترم! بعد او را در طرف راست یا چپ خویش نشاند و با او نجوى نمود و سرّى را براى او بیان کرد که یکباره گریۀ شدیدى بر او عارض شد، چون رسول خدا حزن او را مشاهده نمود دو مرتبه با او پنهانى سخنى گفت که این بار فاطمه ناگهان خندان شد.

از بین زنان پیامبر من به او گفتم: رسول خدا صلّى اللَه علیه و آله و سلّم از میان همۀ ما تنها تو را مخصوص به سرّ خویش گرداند و با تو نجوى نمود، آن وقت تو گریه مى‌کنى! چون رسول خدا صلّى اللَه علیه و آله و سلّم برخاست، من از فاطمه پرسیدم: پیامبر چه سرّى را براى تو بیان نمود؟ او گفت: من این چنین نیستم که سرّ رسول خدا را فاش کنم.

وقتى رسول خدا از دنیا رفت من به فاطمه گفتم: تو را به آن حقّى که بر تو دارم قسم مى‌دهم که از آن سرّ پیامبر مرا با خبر سازى؟ او گفت: بله الآن مانعى ندارد. پس مرا با خبر ساخته و گفت: امّا مرتبۀ اوّل به من اینطور فرمود که جبرائیل سالى یک بار قرآن را بر من عرضه و مقابله مى‌نموده، ولى امسال دوبار قرآن را بر من عرضه کرده است و حتماً أجل من نزدیک شده است، پس تقواى إلهى را پیشه ساز و صبر نما، پس بدرستى که من سلف و نیاى خوبى براى تو هستم. فاطمه گفت: در این هنگام همانطور که دیدى من گریستم. چون پدر جزع و اندوه مرا دید در مرتبۀ دوّم فرمود: اى فاطمه! آیا نمى‌پسندى که سیدۀ زنان مؤمنین یا سیدۀ زنان این امّت باشى؟

از «مجالس» مفید روایت است به سند متّصل خود، از أبوحمزه ثُمالى از حضرت باقر علیه السّلام از پدرش از جدّش که:

قال: قَالَ رَسُولُ اللَه صَلَّى اللَه عَلَیهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ: إنَّ اللَه لَیغْضَبُ لِغَضَبِ فَاطِمَةَ وَ یرْضَى لِرِضَاهَا.[[29]](#footnote-29)

«حضرت رسول اللَه صلّى اللَه علیه وآله و سلّم فرمودند: خداوند به غضب در مى‌آید از غضب فاطمه و راضى مى‌شود به رضاى فاطمه.»

و نیز از «مجالس» مفید و از «أمالى» شیخ طوسى رضوان اللَه علیهما به اسناد متّصل از سعد بن مالک یعنى ابن أبى وقّاص قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَه‌ صَلَّى اللَه عَلَیهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ یقُولُ: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّى؛ مَنْ سَرَّهَا فَقَدْ سَرَّنِى وَ مَنْ سَآءَهَا فَقَدْ سَآءَنِى؛ فَاطِمَةُ أَعَزُّ النَّاسِ إلَىَّ.[[30]](#footnote-30) «سعد بن أبى وقّاص می گوید: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: فاطمه پارۀ تن من است؛ کسى که او را خشنود کند مرا خشنود نموده و کسى که او را محزون کند و به او بدى برساند، مرا محزون نموده و به من بدى رسانیده است؛ فاطمه عزیزترین مردم در نزد من است.»

لذا با توجه به احادیثی که گذشت و همچنین در ذیل خواهد آمد به روایت صحیح و صریح که در صحاح اهل تسنن نیز آمده است هر که زهرا سلام اللَه علیها را بیازارد رسول اللَه را آزرده و هر کس ایشان را بیازارد خداوند متعال را آزرده و با حضرت رب جل و علی به جنگ بر خواسته است جائى که رسول خدا صریحاً می فرماید: فاطمه پارۀ جگر من است، اذیت به او اذیت به من است، آیا می توان اذیتهاى أبوبکر و عمر را بدان نور دیدۀ رسول خدا، تأویل نمود و توجیه کرد؟ هیهات هیهات!

پیغمبر أکرم نه یک بار و دو بار؛ بارهاى عدیده، نه در نزد یک نفر و دو نفر؛ در نزد گروه بسیار، در مجالس مختلفه، در نزد مهاجرین و أنصار، در نزد دوست و دشمن، فرموده است: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّى فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِى.

«فاطمه پاره بدن من است؛ پس هر کس او را به خشم در آورد مرا به خشم در آورده است.»

وبه لفظ دیگر فرموده است: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّى یؤْذِینِى مَا ءَاذَاهَا و یغْضِبُنِى مَا یغْضِبُها. «فاطمه قطعه‌اى از بدن من است؛ آزار می رساند به من آنچه به او آزار می رساند، و مرا به غضب در مى‌آورد هر چه او را به غضب در آورد.»

و به لفظ دیگر فرموده است: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّى یقْبِضُنِى مَا یقْبِضُهَا وَ یبْسُطُنِى مَا یبْسُطُهَا. «فاطمه پاره‌ایست از من؛ مرا به اندوه و غصّه در آورَد هر چه فاطمه را به اندوه و غصّه درآورد، و مرا خوشحال گرداند هر چه فاطمه را خوشحال گرداند.»

و به لفظ دیگر نیز فرموده است: فَاطَمِةُ بَضْعَةٌ مِنِّى یؤْذِینِى مَا ءَاذَاهَا وَ ینْصِبُنِى[[31]](#footnote-31) مَا أَنْصَبَهَا. «فاطمه پارۀ بدن من است؛ رنج می دهد مرا آنچه او را رنج دهد، و خسته می کند مرا آنچه او را خسته کند.»

و نیز به لفظ دیگر فرموده است: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّى یرِیبُنى[[32]](#footnote-32) مَا أَرَابَهَا وَ یؤْذِینِى مَا ءَاذَاهَا. «فاطمه پاره بدن من است، فاطمه قطعۀ بدن من است؛ مرا ناراحت و کدِر نماید آنچه او را ناراحت و کدر نماید، و مرا آزار دهد آنچه او را آزار دهد.»

و نیز به لفظ دیگر فرموده است: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّى یسْعِفُنِى[[33]](#footnote-33) مَا یسْعِفُهَا. «فاطمه پاره‌اى از من است؛ به من می رسد آنچه به او می رسد. (خوبى به من میرسد چنانچه خوبى به او برسد، و گزند به من می رسد چنانچه گزندى به او برسد.)»

و به لفظ دیگر نیز فرموده است: فَاطِمَةُ شَجْنَةٌ [[34]](#footnote-34) مِنِّى یبْسُطُنِى مَا یبْسُطُهَا وَ یقْبِضُنِى مَا یقْبِضُهَا. «فاطمه شاخه پیچیده شده بر اصل و بنیاد من است؛ خوشحال و فرحناک میکند مرا آنچه او را خوشحال کند، و گرفته و مهموم میکند مرا آنچه او را مهموم و گرفته کند.»

و به لفظ دیگر نیز فرموده است: فَاطِمَةُ مُضْغَةٌ مِنّى مَنْ ءَاذَاهَا فَقَدْ ءَاذَانِى.

و به لفظ دیگر: فَاطِمَةُ مُضْغَةٌ [[35]](#footnote-35) مِنِّى یقْبِضُنِى مَا یقْبِضُهَا وَ یبْسُطُنِى مَا یبْسُطُها.

و به لفظ دیگر: فَاطِمَةُ مُضْغَةٌ مِنِّى یسُرُّنِى مَا یسُرُّهَا.

«فاطمه پاره گوشت من است؛ کسى که او را آزار رساند مرا آزار رسانیده، کسى که او را اندوهناک کند مرا اندوهناک نموده، کسى که او را مسرور و شاد کند مرا مسرور و شاد نموده است .»[[36]](#footnote-36)

اینها أحادیثى است که أئمّۀ حدیث اهل تسنّن در صحاح ستّه، و عدّۀ بسیارى دیگر از بزرگان رجال حدیث در کتب معتبره خود با اسناد صحیح روایت نموده، و علامّه أمینى قدّس سرّه از پنجاه و نه نفر از بزرگان علماى آنها که در کتب خود آورده‌اند این أحادیث را روایت می کند .[[37]](#footnote-37)

و همچنین آیة اللَه سید شرف الدّین عاملى در کتاب «الکلمة الغرّآء» ص ٢٤٣ تا ص ٢٤٥ روایت مى‌کند که:

«بخارى و مسلم در صحیحین روایت مى‌کنند از مسوّر که: از رسول خدا صلّى اللَه علیه و آله و سلّم شنیدم که بر فراز منبر می فرمود: فاطمه پارۀ تن من است؛ هر چه او را بیازارد مرا نیز مى‌آزارد، و هر چه او را مکدّر سازد مرا مکدّر مى‌نماید.

و نبهانى در ذکر أحوال آن بانوى گرامى در «الشّرف المؤبّد» از بخارى با سند او از رسول خدا صلّى اللَه علیه و آله و سلّم نقل می کند که آن حضرت فرمود: فاطمه پاره تن من است؛ هر آنچه او را به غضب درآورد مرا نیز غضبناک مى‌سازد. او مى‌گوید: در روایت دیگرى آمده است: پس هر کس او را غضبناک نماید مرا غضبناک ساخته است. و نیز مى‌گوید در «الجامع الصّغیر» وارد است که: فاطمه پارۀ تن من است، هر چه او را به اندوه در آورد مرا به اندوه در آورده، و هر چه او را شاد و منبسط سازد مرا شاد و منبسط مى‌سازد.

و آن بانوى گرامى- که پدر و مادرم فداى او باد- به أبوبکر و عمر فرمود: شما دو تن را قسم می دهم به خدا که آیا از رسول خدا صلّى اللَه علیه و آله و سلّم نشنیدید که می فرمود: رضایت فاطمه از رضاى من و خشم و سخط او از خشم و سخط من است؛ پس هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد تحقیقاً که مرا دوست داشته، و هر کس فاطمه را راضى سازد مرا راضى ساخته، و هر کس فاطمه را به خشم آورد مرا خشمگین نموده است؟ آنها گفتند: بله از رسول خدا صلّى اللَه علیه و آله و سلّم شنیده‌ایم. و این از أحادیث متواتره از ائمّۀ عترت طاهره است، و همین روایت به عنوان حجّت و دلیل براى تفضیل آن حضرت بر زنان عالمیان کفایت می کند؛ آیا هیچ مسلمانى فردى از مردم را با بضعۀ نبىّ أکرم صلّى اللَه علیه و آله و سلّم و بقیه و خَلَف او در بین امّت مقایسه مى‌کند؟

و به تحقیق که هر کس از صاحبان خرد در این روایت تدبّر نموده، اینطور دریافته است که مضمون آن دلالت بر عصمت آن حضرت دارد؛ زیرا این روایت مى فهماند که محال است هر یک از اذیت شدن و پریشان گشتن و غضب و سخط و رضایت و گرفتگى خاطر و منبسط شدن آن حضرت در غیر محلّ خود واقع شود، همانطور که در مورد نبىّ أکرم نسبت به این امور، مطلب از همین قرار است؛ و این حقیقت و کنه عصمت است، چنانچه مخفى نیست.»

و در روایتی دیگر آمده: «ابن أبى عاصم به سند خود از على علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: رسول خدا صلّى اللَه علیه و آله وسلّم به فاطمه فرمود: حقّاً که خداوند بخاطر غضب تو غضب مى‌نماید و بواسطۀ رضایت تو راضى مى‌شود.

و این روایت را طبرى و غیر او با إسناد حَسَن روایت کرده‌اند، همانطور که در ذکر أحوال آن بانوى گرامى در «الشّرف المؤبّد» و غیر آن ذکر شده است. و این روایت در دلالت بر برترى آن حضرت و عصمتشان مانند حدیث سابق است.»

«جماعتى از معتبرین محدّثین و بزرگان ایشان چون احمد بن حنبل چنین حدیث کرده‌اند که: روزى رسول خدا صلّى اللَه علیه و آله و سلّم به علىّ و حسن و حسین و فاطمه نظر نموده و فرمود: هر کس با شما در جنگ باشد من با او در جنگم، و هر کس با شما در صلح و آشتى باشد من با او در صلح و آشتى هستم.

و ترمذى از حدیث زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا فرمود: هر کس که با علىّ و فاطمه و حسن و حسین محاربه داشته باشد من با او در جنگ بوده، و هر کس با آنان در سلم و صلح باشد من با او در سلم و صلح هستم.

و این حدیث در دلالت بر أفضلیت و عصمت آن حضرت مانند روایت قبل است. و همانطور که مى‌نگرى دلالتى نیز بر کفر محاربان اهل بیت دارد.»

## حضرت زهرا در حالی از دنیا رحلت فرمودند که از ابوبکر و عمر خشمگین بودند

این روایات از نقطه نظر اهل تسنّن مسلّم است، و نیز مسلّم است که أبوبکر و عمر حضرت زهرا را رنجاندند و به آن حضرت آزار رساندند، این هم جاى تردید نیست که آن قدر آن حضرت از أفعال خلیفه در خشم بود که با او تکلّم نکرد و از او دورى جست تا از دنیا رحلت نمود.

بخارى در صحیح خود روایت می کند با إسناد خود از عُروة بن زبیر که: إنَّ عآئشةَ أخبرَتْه أنَّ فاطمةَ علیها السّلامُ ابنةَ رسولِ اللَه صلَّى اللَه علَیه [وءَالِه‌] وسلَّم سألتْ أبابکرٍ الصّدّیقَ بعدَ وفاةِ رسولِ اللَه صلَّى اللَه علَیهِ [وءَالِه‌] وسلَّم أنْ یقسِم لَها میراثَها مِمّا تَرک رسولُ اللَه صلَّى اللَه علَیه [وءَالِه‌] وسلَّم ممّا أفآء اللَه علَیه. فقالَ لها أبوبکرٍ: إنّ رسولَ اللَه صلَّى اللَه علَیه [وءَالِه‌] و سلَّم قالَ: لا نُورَثُ، ما تَرَکنا صَدَقَةٌ. فغضِبَتْ فَاطمةُ بنتُ رسولِ اللَه صلَّى اللَه علیه [وءَالِه‌] و سلّم، فَهَجَرتْ أبابکرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهاجِرَتَهُ حتّى تُوُفِّیتْ.[[38]](#footnote-38)

«عائشه به عروة بن زبیر خبر میدهد که فاطمه دختر رسول خدا از أبوبکر بعد از رحلت حضرت رسول اللَه درخواست کرد که میراثش را از آنچه خداوند به پیغمبرش داده بود بدهد. أبوبکر گفت: رسول اللَه فرموده است: ما إرث نمى‌گذاریم، آنچه از ما مى‌ماند صدقه است. حضرت فاطمه دختر رسول خدا از گفتار أبوبکر به غضب در آمد و از أبوبکر دورى نموده و پیوسته با او ملاقات نکرد تا از دنیا رحلت نمود.»

آنقدر حضرت صدّیقه از آزار آنان در رنج بود که در بستر مرگ نیز اجازۀ ورود نداد. أبوبکر و عمر به دیدن آمدند با آنها صحبت نکرد. و حتّى از نماز خواندن أبوبکر و عمر پس از مرگش جلوگیرى فرمود و وصیت کرد که آنها بر من نماز نگزارند. و چون از دنیا رحلت فرمود أبوبکر را خبر ننمودند.

بخارى همچنین از عروة از عائشة روایت می کند که: چون حضرت فاطمه تقاضاى إرث خود نمود، فأبَى أبوبکرٍ أن یدفَعَ إلى فاطمةَ مِنها شَیئًا، فَوجَدَتْ (غضِبتْ) فاطمةُ علَى أبى بکرٍ فى ذلک فهَجَرَتْه فلَم تُکلِّمْهُ حتّى تُوُفِّیتْ.

و عاشَتْ بعدَ النَّبىّ صلَّى اللَه علیه [وءَالِه‌] وسلَّم سِتّةَ أشهُرٍ. فلمّا تُوُفِّیتْ دَفَنَها زوجُها علىٌّ لیلًا و لَم یؤْذِن بها أبابکرٍ و صلَّى علَیها.[[39]](#footnote-39)

«أبوبکر از دادن إرث رسول اللَه به فاطمه امتناع ورزید. فاطمه بسیار غضبناک شد و از او دورى نمود و با او دیگر تکلّم نکرد تا از دنیا رفت. و فاطمه بعد از رسول خدا شش ماه زندگى نمود. چون وفات کرد شوهر او على او را در شب دفن نمود و أبوبکر را خبردار نکرد و خود بر او نماز گزارد.»

## اعتراض حضرت فاطمه سلام اللَه علیها به سکوت امیر المؤمنین علیه السلام و پاسخ آن حضرت

پس از آنکه فاطمه براى اثبات حق خود به مسجد رفت، و با ابو بکر به محاجّه پرداخت ابن شهرآشوب مى‌گوید: چون فاطمه از مسجد به منزل مراجعت کرد، و حضرت أمیر المؤمنین علیه السلام در منزل انتظار بازگشت او را داشتند، در این حال رو به آن حضرت نموده و گفت: یا بنَ أبیطَالِبٍ! اشتَمَلتَ شَملَةَ الجَنینِ، وَ قَعَدتَ حُجرَةَ الظَّنِینِ، نَقَضتَ قَادِمَةَ الأجدَلِ فَخَاتَک رِیشُ الأعزَلِ. هَذا ابنُ أبى قُحَافَةَ، قَد ابتَزَّنىِ نُحَیلَةَ أبِى، وَ بُلَیغَةَ إبنىِ‌ وَ اللَه لَقَد جَدَّ فِى ظُلَامَتىِ، وَ ألَدَّ فىِ خِصَامِى، حَتَّى مَنَعَتنِى القَیلَةُ نَصرَهَا، وَ المُهَاجِرَةُ وَصلَهَا، وَ غضَّتِ الجَمَاعَةُ دوُنىِ طَرفَهَا، فَلَا مَانِعَ وَ لَا دَافِعَ.

خَرَجتُ وَ اللَه کاظِمَةً، وَ عُدتُ رَاغِمَةً.

أضرَعتَ خَدَّک یومَ أضَعتَ حَدَّک، افتَرَستَ الذِئَابَ وَ افتَرَسَک الذُّبَابُ، مَا کفَفتَ قَائلًا، وَ لَا أغنَیتَ بَاطِلًا، وَ لَا خِیارَ لِى لَیتَنِى مِتُّ قَبلَ ذُلَّتِى، وَ تَوَفَّیتُ دوُنَ هَینَتِى.

عَذیرى وَ اللَه فِیک حَامِیاً، وَ مِنک دَاعِیاً، وَیلَاىَ فِى کلِّ شَارِقٍ، مَاتَ العَمَدُ وَ وَهَنَ العَضُدُ شَکوَاىَ الى رَبِّى وَ عُدوَاىَ الَى أبِى. اللَهمَّ أنتَ أشَدُّ قُوَّةً و أحَدُّ بَأساً وَ تَنکیلًا

اى پسر ابو طالب! مانند بچه در شکم مادر، دست و پاى خود را در خود جمع کرده‌اى! و مانند شخص متّهم در گوشۀ غرفه نشسته‌اى! شاه بال خودت را که همچون بالهاى قوّى باز شکارى بود شکستى! در نتیجه پرهاى نرمى که براى تو ماند، بتو وفا نکرد و کارگر نشد، و همچون مرغ بى بال و پرى که مورد هجوم پرندگان قوى واقع شود گرفتار شدى!

اینکه این پسر ابى قحافه، عطیۀ پدر مرا از من بقهر و غلبه ربوده، و معاش مختصر فرزند مرا گرفته است.

سوگند بخدا که در ستم با من بنهایت رسیده، و در دشمنى با من پافشارى کرده، تا بسرحدّیکه اولاد قیلة که انصار اوس و خزرج اند، از یارى من دریغ نمودند، و مهاجرین از اهتمام و رسیدگى بکار من خوددارى کردند، و جماعت مسلمانان به بى اعتنائى از من، از این جنایات چشم پوشیدند؛ نه کسى است که او را ممانعت کند، و نه کسیکه او را از ستم با من باز دارد.

سوگند بخدا که من با نهایت فرو بردن خشم خود به مسجد رهسپار شدم ولى پژمرده و افسرده بازگشتم.

چهرۀ خود را بذلّت و خوارى سپردى، آنروز که خود را از مقام و مرتبۀ خود ساقط کردى! گرگان درنده را شکار مى‌نمودى، و اینک مگس‌ها تو را شکار خود نمودند هیچ گوینده‌اى را از کلام نارواى خود بازنداشتى! و هیچ باطلى را دور ننمودى!

و اختیارى براى من نیست؛ و ایکاش قبل از آنکه پردۀ ذلّت مرا فرا گیرد، در کام مرگ فرو رفته بودم و پیش از این پستى و حقارت مرده بودم. سوگند بخدا که بازخواست کنندۀ من، در کار تو خداست که مرا حمایت مى‌کند و از تو پرسش مى‌نماید، اى واى بر من، از این حوادث ناگوار که وارد شده است. محّل اعتماد و اتکاى من از دنیا رخت بربست، و بازوى من سست شد، شکایت من بسوى پروردگار است، و مخاصمه از ظلم و ستمى که بر من وارد شده است بسوى پدرم.

بار پروردگار من! قوّۀ تو شدیدتر، و شدّت انتقام تو تیزتر و برّنده‌تر است.

أمیر المؤمنین علیه السلام به فاطمه علیها السلام پاسخ داد:

لَا وَیلَ لَک! بَلِ الوَیلُ لِشَانِئِک، نَهنِهِى عَن عِربِک! یا بِنتَ الصَّفوَةِ، وَ بَقِیةَ النُّبُوَةِ.

مَا وَنَیتُ فِى دِینِى، وَ لَا أخطَاءتُ مَقدوُرِى فَان کنتِ تُرِیدینَ البُلغَةَ فَرِزقُک مَضمُونٌ وَ کفیلُک مَأمونٌ وَ مَا اعِدَّ لَک خَیرٌ مِمَّا قُطِعَ عَنک، فَاحتَسِبىِ! فَقَالَت: حَسبِىَ اللَه وَ نَعِمَ الوَکیلُ[[40]](#footnote-40)

ویل و واى براى تو مباد، بلکه براى دشمنان تو باد! مرا از اینگونه خطاب بازدار اى دختر برگزیدۀ مخلوقات، و اى یادگار مقام نبوت.

من در کار خود سستى نکرده‌ام، و از آنچه در توان و نیروى من بود کوتاهى نورزیدم‌! اگر تو معاشى و روزى مى‌خواهى؟ بدان که خداوند ضامن و کفیل است، و آنچه را براى تو مهیا نموده بهتر است از آنچه از دست تو رفته است! خدا را کافى بدان و بدو پناه بر! فاطمه سلام اللَه علیها گفت: خدا براى من کافى است و او بهترین وکیل است ابن ابى الحدید گوید: وَ قَد رُوى عنه علیه السلام انَّ فاطمةَ عَلَیها السَّلامُ حَرَّضَتهُ یوماً عَلى النُّهُوضِ وَ الوُثوبِ، فَسَمِعَ، صَوتَ المُؤَذِّنِ: أشهَدُ أنَّ مُحَمَّداً رَسولُ اللَه.

فَقالَ لها: أ یسُرُّک زَوَالُ هذَا النّداء مِنَ الارضِ؟

قالت: لا.

قال: فَانَّهُ مَا اقُولُ لَک [[41]](#footnote-41)

«از أمیر المؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود:

روزى فاطمه علیها سلام او را بر قیام و اقدام و نهضت تحریض و ترغیب مى‌نمود، ناگاه شنید که مؤذن مى‌گوید: اشهَدُ أنَّ مُحَمّداً رَسُولُ اللَه.

أمیر المؤمنین به او گفت: اى فاطمه! دوست دارى که این ندا و دعوت از روى زمین برچیده گردد؟

گفت: نه‌

حضرت فرمود: این همانست که من بتو گفته‌ام‌»

بارى حضرت فاطمه وصیت نموده بود که نه تنها أبوبکر بلکه دخترش عائشه نیز بر او نماز نگزارد. در «اسد الغابة» در شرح حال حضرت فاطمه بعد از وصیت آن حضرت راجع به کیفیت ساختن نعش و وصیت به أسماء، بنت عُمَیس گوید: فلمّا تُوُفِّیتْ جآءت عآئشةُ فمَنَعَتْها أسْمآءُ، فَشکتْها عآئشةُ إلى أبى‌بکرٍ و قالَتْ: هذه الخَثْعَمیةُ تَحول بینَنا و بینَ بنتِ رسولِ اللَه صلَّى اللَه علَیه [وءَالِه‌] و سلَّم. فوقَف أبوبکرٍ علَى البابِ و قَال: یا أسمآءُ! ما حَمَلک علَى أن منعتِ أزواجَ النّبىِّ صلَّى اللَه علَیه [وءَالِه‌] و سلَّم أن یدخُلنَ علَى بنتِ رسولِ اللَه صلَّى اللَه علَیه [وءَالِه‌] وَ سلَّم و قَد صنَعتِ‌ لها هَوْدَجًا؟ قالتْ: هى أمرَتْنى أن لا یدخلَ علَیها أحدٌ و أمرَتْنى أن أصنَعَ لها ذلک. قَالَ: فاصْنَعى مَا أمَرَتْک. و غسَّلها علىٌّ و أسمآءُ.[[42]](#footnote-42)

«بعد از وفات حضرت فاطمه علیها السّلام عائشه به خانه فاطمه آمد، أسماء دختر عمیس او را راه نداد. عائشه به پدرش أبوبکر شکایت کرد و گفت:این زن خَثْعَمیه میان ما و میان دختر رسول خدا فاصله انداخته است.

أبوبکر آمد و درِ خانه فاطمه ایستاد و گفت: اى أسماء! چه موجب شده است که زنهاى پیغمبر را از ورود بر دختر پیغمبر منع مى‌کنى، و براى او هودجى ساخته‌اى؟ أسماء گفت: فاطمه به من امر کرده است که به هیچ کس اجازه ورود بر جنازه او را ندهم، و او مرا امر کرده است که این هودج و صورت تابوت را براى او بسازم. أبوبکر گفت: آنچه فاطمه امر کرده است بجاى بیاور. و علىّ بن أبى‌طالب و أسماء، حضرت فاطمه را غسل دادند.»

ابن قُتَیبه دِینَوَرى متوفّى ٢٧٦ هجرى می گوید: پس از آنکه از على در مسجد نتوانستند بیعت بگیرند، فَلَحِقَ علىٌّ بِقَبْر رسولِ اللَه صلّى اللَه علَیه [و ءالِه‌] وسلّم یصیحُ و یبکى و ینادى: یابْنَ امِّ إنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِى وَ کادُوا یقْتُلُونَنَى.[[43]](#footnote-43) «على خود را به قبر رسول خدا رسانیده و خود را برروى قبر انداخت و فریاد مى‌زد و گریه مى‌کرد و با صداى بلند مى‌گفت: اى رسول خدا! اى فرزند مادرم! امّت تو مرا حقیر و ضعیف شمردند و نزدیک بود که مرا بکشند.»

## تاریخ جنایات خلیفۀ اول و دوم را از یاد نخواهد برد

و نیز می گوید: چون على از آمدن براى بیعت خوددارى کرد، قام عمرُ، فمَشَى معهُ جماعةٌ حتّى أتَوا بابَ فاطمة، فَدَقُّوا البابَ، فلمّا سَمِعتْ أصواتَهم نادَت بأعلَى صوتِها: یا أبَتِ! یا رَسُولَ اللَه، مَاذَا لَقِینَا بَعْدَک مِنِ ابْنِ الْخَطَّابِ و ابْنِ أَبِى قُحَافَةَ [[44]](#footnote-44). «در این هنگام عمر برخاست و با او جماعتى حرکت کردند تا به خانه فاطمه رسیدند. در را کوفتند، چون حضرت فاطمه صداى آنان را از پشت در شنید، با صدائى هر چه بلندتر فریاد زد: اى پدر من! اى رسول خدا! چه بسیار مصائب و آزارهائى که بعد از تو از عمر بن الخطّاب و أبوبکر به ما رسید.»

و نیز می گوید: أبوبکر، عمر را براى آوردن على و أفراد دیگرى که از بیعت امتناع نموده بودند، فرستاد. آنها همه در خانۀ على جمع بودند و از بیرون آمدن و بیعت نمودن إبا کردند.

فَدَعا بالحَطَب و قال: و الّذى نفسُ عمر بِیده لَتَخرُجُنَّ أو لأحْرُقَنَّها على مَن فیها. فقیل: یا أبا حَفص! إنّ فیها فاطمةَ! فقال: و إنْ! فخَرَجوا فبایعوا إلّاعلیا فإنّه زعَمَ أنّه قال: حَلَفْتُ أنْ لا أخْرُجَ وَ لا أضَعَ ثَوْبِى عَلَى عَاتِقِى حتَّى أجْمَعَ الْقُرْءَانَ. فوَقَفتْ فاطمةُ رضى اللَه عنها على بابِها، فقالتْ: لَاعَهْدَ لِى بِقَوْمٍ حَضَرُوا أَسْوَأَ مَحْضَرٍ مِنْکمْ؛ تَرَکتُمْ رَسُولَ اللَه صَلَّى اللَه عَلَیهِ [وَءالِه‌] وَ سَلَّمَ جِنَازَةً بَینَ أَیدِینَا وَ قَطَعْتُمْ أَمْرَکمْ بَینَکمْ، لَمْ تَسْتَأْمِرُونَا وَ لَمْ تَرُدُّوا لنَا حَقًّا.[[45]](#footnote-45))

«در این هنگام عمر هیزم طلبید و گفت: سوگند به آن کسیکه نفس عمر در دست اوست، یا خارج شوید براى بیعت یا آنکه خانه را با هر کس در اوست آتش مى‌زنم! به عمر گفتند: اى عمر! آخر در این خانه فاطمه است! گفت:اگر چه فاطمه هم باشد! و سپس همه را از منزل خارج کردند و از همه بیعت گرفتند، مگر از على که نتوانستند از او بیعت بگیرند، چرا که او گفت: قسم خورده‌ام که از منزل بیرون نروم و لباس بر دوش نیفکنم تا آنکه قرآن را جمع کنم.

در این حال فاطمه درب منزل ایستاد و گفت: من أبداً با مردمى برخورد نکرده‌ام که مانند شما اینطور حضورشان زشت و قبیح باشد؛ شما جنازۀ‌ رسول خدا را روى دست ما گذاشتید و رفتید و خودتان براى خود از پیش خود خلیفه تعیین کردید، و ما را به ولایت أمر خود نپذیرفتید و حقّ ما را به ما ردّ ننمودید.»

بارى، با تمام این سفارشات که از جانب رسول اللَه صلّى اللَه علیه وآله وسلّم به عمل آمد، امّت و صحابه در روز اوّل رحلت آن حضرت مزد آن حضرت را که اجر رسالت بود دادند. جنازۀ رسول خدا هنوز کفن و دفن نشده‌بود که در سقیفۀ بنى ساعده براى ربودن حکومت و ریاست بر مردم، بر سر هم کوفتند و سپس هجوم به خانۀ ولایت و طهارت آوردند. [[46]](#footnote-46)

نظّام می گوید: إنّ عُمرَ ضَرَبَ بَطنَ فاطمةَ علیها السّلامُ یومَ البَیعةِ حتّى ألقَتِ المُحسنَ مِن بَطنِها. و کان یصیحُ: أَحرِقوها بمَن فِیها. و ما کانَ فى الدّارِ غیرُعلىٍّ و فاطمةَ و الحَسنِ و الحُسینِ . [[47]](#footnote-47)

«در روزى که مى‌خواستند أمیرالمؤمنین را براى بیعت به مسجد ببرند، عمر به شکم فاطمه زد، بطورى که جنین فاطمه: محسن سقط شد. و عمر فریاد می زد: این خانه را با هر کس که در آن هست آتش بزنید! در حالى که در خانه غیر از علىّ و فاطمه و حسن و حسین کس دیگرى نبود.»

ابن أبى الحدید میگوید: ثُمّ دخلَ عمر فقال لِعلىٍّ: قُم فبایعْ! فَتَلکأَ و احْتبسَ ، فأخذ بیده فقال: قُمْ! فأبَى أن یقومَ، فحملَه و دفعَه کما دفعَ الزُّبیرَ حتّى أمسَکهما خالدٌ و ساقَهما عمر و مَن مَعه سوقًا عنیفًا، و اجتمعَ النّاسُ ینظُرون و امتَلأتْ شَوارِعُ المدینة بالرِّجال. و رأتْ فاطمةُ ما صنع عمرُ، فصَرختْ و وَلوَلتْ واجتَمع معها نسآءٌ کثیرٌ مِن الهاشمیات و غیرِهنّ، فخرجتْ إلى باب حُجرتها و نادتْ: یا أَبَابَکرٍ! ما أَسْرَعَ ما أَغَرْتُمْ عَلَى أَهْلِ بَیتِ رَسُولِ اللَه! وَ اللَه لَا أُکلِّمُ عُمَرَ حَتَّى أَلْقَى اللَه![[48]](#footnote-48)

مى‌گوید: «سپس عمر داخل خانه على شد و گفت: اى على برخیز و بیعت کن! على خوددارى کرد و امتناع ورزید. عمر دست او را گرفته کشید و گفت: برخیز! على از برخاستن إبا کرد. عمر او را به شدّت از جاى خود بلند کرده و با شتاب به بیرون رد کرد، همچنانکه زبیر را قبلًا با شتاب از جاى خود بلند نموده و به بیرون رد کرده بود. خالد بن ولید، على و زبیر را نگاهداشته و عمر و أفراد دیگرى که با آنها بودند على و زبیر را به شدّت با کمال قهر و سختى به طرف مسجد سوق مى‌دادند، و مردم همه جمع شده تماشا مى‌کردند و کوچه‌هاى مدینه از مردم پُر شده بود.چون فاطمه کردار عمر را نگریست، فریاد زد و وِلوله کرد و جماعت‌ بسیارى از زنان هاشمیه و غیر هاشمیه با فاطمه اجتماع نمودند. فاطمه خارج شد و درِ حجرۀ خود ایستاد و فریاد برآورد: اى أبابکر! چقدر زود از روى نخوت و حمیت جاهلى بر اهل بیت رسول خدا حسد ورزیدید! سوگند به خدا که من با عمر تکلّم نخواهم کرد تا خداى خودم را ملاقات کنم!»

فاطمه سلام اللَه علیها با مصائب زیادى مواجه شد؛ از یک طرف، غصب مقام ولایت و خلافت اسلام از محور اصلى خود، که با نهایت رنج و إلَم از این مقام دفاع مى‌نمود.

ابن قتیبه دینورى می گوید: و خرَجَ علىٌّ کرَّم اللَه وَجهَه یحمِلُ فَاطمةَبنتَ رَسولِ اللَه صلَّى اللَه علیه [وءَالِهِ‌] وسلّم علَى دآ بَّةٍ لَیلًا فى مَجالسِ الأنصارِ تَسألُهمُ النُّصرةَ، فکانوا یقولونَ: یا بِنتَ رسول اللَه! قد مضَتْ بَیعتُنا لِهذَا الرَّجُل، و لَو أنّ زوجَک و ابنَ عمِّک سَبَق إلینَا قبلَ أبى‌بکرٍ مَا عَدَلْنا بِهِ. فَیقولُ علىٌّ کرَّمَ اللَه وجهَه: أَفَکنْتُ أَدَعُ رَسُولَ اللَه‌ صلّى اللَه عَلیهِ [وءَالِهِ‌] وَسَلَّمَ فِى بَیتِهِ لَمْ أَدفِنْهُ وَ أَخْرُجُ أُنازِعُ النَّاسَ سُلْطَانَهُ؟ فَقالتْ فاطمةُ: مَا صَنَعَ أَبُوالْحَسَنِ إلَّامَا کان ینْبَغِى لَهُ، وَ لَقَدْ صَنَعُوا مَا اللَه حَسِیبُهُمْ وَ طَالِبُهُمْ.[[49]](#footnote-49)

«و على در شب، فاطمه دختر رسول خدا را سوار بر چارپا مى‌نمود و به مجالس أنصار مى‌برد و از آنها طلب یارى می کرد. و آنها مى‌گفتند: اى دختر رسول خدا! بیعت ما با أبوبکر کارى است که واقع شده است. اگر شوهر تو و پسر عموى تو علىّ بن أبى‌طالب قبل از بیعت ما با أبوبکر به ما رجوع می کرد حتماً ما با او بیعت مى‌نمودیم و از او عدول به بیعت شخص دیگرى نمى‌کردیم. على کرّم اللَه وجهَه می فرمود: آیا من چنین فردى بوده باشم که جنازۀ رسول خدا را دفن نکرده در خانه‌اش بگذارم و براى گرفتن حکومت او بیرون آمده مشغول جدال و نزاع گردم؟ و سپس فاطمه مى‌فرمود: أبوالحسن آنچه عمل کرد همه سزاوار و شایسته بود، ولیکن آن دیگران که خلافت را ربودند، کردند آنچه کردند و خداوند خود حساب گیرنده و جزا دهنده آنها خواهد بود.»

و از طرف دیگر، جسارتها و اهانت هاى علنى و غصب فدک و سهمیۀ آن حضرت از خیبر و از حقوق ذوى القربى، و مخاصمات و مجادلاتى که آن بضعۀ رسول خدا با أبوبکر و عمر مى‌نمود، دیگر براى آن مطهّره با انضمام کسالتهاى جسمى و سقط جنین، نیرو و قوّه‌اى باقى نگذارده بود، بالأخص با فقدان پدرى مانند رسول خدا که سزاوار بود این امّت از او حمایت کنند و او را تنها نگذارند و به تعزیت و تسلیت او برخیزند. ولى این امّت أجر رسالت را خوب در دست پیغمبر گذاردند و زهراى صدّیقه را تنها و با دل شکسته، در بستر بیمارى انداختند، بطوریکه به روایت ابن قتیبه بیش از هفتاد و پنج روز [[50]](#footnote-50) و به روایت ابن أبى الحدید بیش از هفتاد و دو روز [[51]](#footnote-51)) در دنیا بعد از پدر زیست نکرد.

## حضرت صدیقه سلام اللَه علیها خلیفۀ اول و دوم را مسلمان نمی دانستند

آن قدر حضرت را آزار دادند که اجازۀ ورود أبوبکر و عمر را نداد، و پس از آنکه أمیرالمؤمنین را واسطه نمودند و براى ملاقات و عیادت فاطمه آمدند و سلام کردند، آن حضرت روى خود را برگردانیده و جواب سلام نفرمود، با آنکه جواب سلام هر مسلمانى واجب است؛ و لذا معلوم مى‌شود که آن حضرت أبوبکر و عمر را مسلمان نمى‌شناخته است.

ابن قتیبه میگوید: پس از آنکه على را به مسجد بردند و على بیعت نکرد و دل شکسته به سر قبر پیغمبر رفت و گریه مى‌کرد و صیحه مى‌زد، فقال عُمر لأبى بکرٍ رضى اللَه عنهما: انْطلِقْ بنا إلى فاطمةَ فإنّا قد أغضَبناها. فانطَلَقا جَمیعًا فاستَاذَنا علَى فاطمةَ فلَم تَأذَن لَهُما، فَأَتَیا علیا فَکلَّماه فأدخلَهُما عَلیها، فلمّا قَعَدا عِندَها حوَّلَتْ وَجْهَها إلى الحَآئِطِ، فسَلَّما علیها، فلَم تَرُدَّ علَیهِما السّلامَ.[[52]](#footnote-52)

«عمر به أبوبکر گفت: بیا برویم براى ملاقات فاطمه، زیرا که ما فاطمه را به غضب آوردیم. هر دو آمدند و از فاطمه إذن دخول خواستند، فاطمه إذن نداد. آنها نزد على آمدند و با او در باره ملاقات فاطمه مذاکره کردند، أمیرالمؤمنین آن دو را به داخل خانه نزد فاطمه آورد. چون عمر و أبوبکر نزد فاطمه نشستند، فاطمه صورت خود را از آنها گردانیده، رو به دیوار نمود. آن دو نفر سلام کردند، فاطمه جواب سلام نگفت.»

سپس ابن قتیبه میگوید: پس از آنکه أبوبکر مشغول عذرخواهى شد که علّت آنکه من تو را از إرث محروم کردم آن بود که من از رسول خدا شنیدم که‌ مى‌گفت: لَانُورَثُ، مَا تَرَکنَا فَهُوَ صَدَقَةٌ. «ما إرث نمى‌گذاریم و آنچه از ما بجاى مى‌ماند صدقه است.»

قسم به خدا که من عقب هر نماز که بجا مى‌آورم بر تو اى ابوبکر نفرین خواهم نمود

فَقالتْ: أَرَأَیتُکمَا إنْ حَدَّثْتُکمَا حَدِیثًا عَنْ رَسُولِ اللَه صَلَّى اللَه عَلَیهِ [وءَالِهِ‌] وَسَلَّمَ، تَعْرِفَانِهِ وَ تَفْعَلَانِ بِهِ؟ قَالَا: نَعَمْ. فَقَالَتْ: نَشَدْتُکمَا اللَه أَلَمْ تَسْمَعَا رَسُولَ اللَه یقُولُ: رِضَا فَاطِمَةَ مِنْ رِضَاىَ وَ سَخَطُ فَاطِمَةَ مِنْ سَخَطِى، فَمَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِى فَقَدْ أَحَبَّنِى، و مَنْ أَرْضَى فَاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضَانِى، وَ مَنْ أَسْخَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسْخَطَنِى؟ قَالَا: نَعَمْ، سَمِعْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَه صَلَّى اللَه عَلَیهِ [وَءَالِهِ‌] وَسَلَّم.

قَالَتْ: فَإنِّى أُشْهِدُ اللَه وَ مَلَئِکتَهُ أَنَّکمَا أَسْخَطْتُمَانِى وَ مَا أَرْضَیتُمَانِى، وَ لَئِنْ لَقِیتُ النَّبِىَّ لَأَشْکوَنَّکمَا إلَیهِ ... وَ اللَه لَأَدْعُوَنَّ اللَه عَلَیک فِى کلِّ صَلَوةٍ أُصَلِّیهَا.

«حضرت فاطمه به أبوبکر و عمر فرمود: اگر من از رسول خدا براى شما حدیثى نقل کنم، شما اعتراف مى‌کنید و به مضمون آن تسلیم هستید؟ گفتند:

بله. حضرت فاطمه فرمود: شما را به خدا سوگند میدهم که آیا شما از رسول خدا نشنیدید که میفرمود: رضاى فاطمه از رضاى من است و خشم فاطمه از خشم من است، کسى که دختر مرا دوست داشته باشد مرا دوست داشته است، و کسى که فاطمه دختر مرا راضى کند مرا راضى کرده است، و کسى که او را به غضب در آورد مرا به غضب در آورده است؟ گفتند: بله، ما از رسول خدا صلّى اللَه علیه وآله وسلّم شنیدیم که این مطلب را می فرمود.

فاطمه فرمود: من خدا را و فرشتگان خدا را گواه مى‌گیرم که شما دو نفر مرا به غضب درآوردید و مرا راضى نکردید. و اگر من پدرم رسول خدا را ملاقات کنم شکایت شما دو نفر را به سوى او خواهم برد ... قسم به خدا که من عقب هر نماز که بجا مى‌آورم بر تو اى ابوبکر نفرین خواهم نمود.»

و سابقاً از «اسد الغابة» نقل کردیم که حضرت فاطمه وصیت فرمود که کسى بر آن حضرت وارد نشود، و لذا عائشه چون اجازه ملاقات خواست و حتّى به پدر خود خلیفه وقت متوسّل شد، أسماء بنت عمیس او را راه نداد و گفت: فاطمه وصیت نموده، و لذا علىّ و أسماء او را غسل دادند.

و نیز از «صحیح بخارى» نقل کردیم که فاطمه را علىّ در شب دفن نمود و خود بر او نماز گزارد و أبوبکر را خبر نکرد.

و علىّ بن برهان الدّین حلبىّ شافعى میگوید: و قال الواقدىُّ: و ثَبتَ عِندنا أنّ علیا کرّم اللَه وجهَه دَفنَها رَضِى اللَه عنها لیلًا و صلّى علَیها و معَه العبّاسُ و الفَضلُ رضِى اللَه عنهم، و لَم یعلِموا بِها أحدًا. [[53]](#footnote-53)

«واقدى گوید: در نزد ما به ثبوت رسیده است که على کرّم اللَه وجهه فاطمه رضى اللَه عنها را شب دفن نمود و خود بر او نماز گذارد و با او عبّاس و فضل بن عبّاس رضى اللَه عنهم، بودند و هیچکس را براى نماز و دفن فاطمه خبر نکردند.»

در رجال شیخ حرّ عاملى به نام «رسالةٌ فى معرفة الصّحابة» از کشّى نقل میکند با إسناد متّصل خود از زراره از أبى‌جعفر از پدرش از جدش از علىّ بن أبى‌طالب علیهم السّلام که: قالَ: ضَاقَتِ الْأَرْضُ بِسَبْعَةٍ بِهِمْ تُرْزَقُونَ و بِهِمْ تُنْصَرُونَ وَ بِهِمْ تُمْطَرُونَ؛ مِنْهُمْ سَلْمَانُ و الْمِقْدَادُ وَ أَبُوذَرٍّ وَ عَمَّارٌ وَ حُذَیفَةُ رَحْمَةُ اللَه عَلَیهِمْ وَ أَنَا إمَامُهُمْ. وَ همُ الّذینَ صَلّوا علَى فاطمةَ.[[54]](#footnote-54)

«أمیرالمؤمنین علیه السّلام میفرماید: هفت نفرند که بواسطۀ عظمت و جلالت و سعۀ روح آنها، زمین براى حمل نمودن آنها تنگى می کند و استعداد تحمّل آنها را ندارد، بواسطۀ فیض وجود آنهاست که روزى به شما میرسد و به مقاصد خود نائل میگردید و باران از آسمان مى‌بارد؛ از ایشان است سلمان و مقداد و أبوذر و عمّار و حذیفه رحمة اللَه علیهم و من إمام آنها هستم. و ایشانند آن کسانى که بر فاطمه نماز گزاردند.

## اشعار اُزری راجع به مصائب حضرت صدیقه سلام اللَه علیها

چه خوب شیخ اُزرى سروده است:

لا تَلُمْنى یا سعدُ فى مَقتِ قومٍ \*\*\* ما وَفتْ حقَّ أحمدَ إذ وَفاها

أوَ ما قال عِترتى أهلُ بیتى \*\*\* احفَظونى فى بِرّها و وِلاها

نازَعوه حیا و خانُوهُ مَیتًا \*\*\* \*\*\* یا لَتِلک الحُظوظُ ما أشقاها

تا آنکه میگوید:

نَقَضوا عهدَ أحمدَ فى أخیه \*\*\* و أذاقوا البتولَ ما أشجاها

و هِىَ العُروةُ الّتى لیس ینجو \*\*\* غیرُ مُستَعصِمٍ بِحَبلِ وِلاها

لم یرَ اللَه للنّبــوّة أجرًا \*\*\* غیرَ حِفْظِ الوِداد فى قُرباها

لَستُ أدرى إذ رُوِّعتْ وَهْىَ حَسرَى \*\*\* عانَــــد القـــومُ بعـلَــها و أبـاهـا

یومَ جآءَتْ إلى عدىٍّ و تَیمٍ \*\*\* و مِن الوَجدِ ما أطالَ بُکاها

فَدَعَتْ و اشْتکت إلى اللَه شَجوًا \*\*\* و الرّواسى تَهتَزُّ مِن شَکواها

تا آنکه میگوید:

أیها القومُ راقِبوا اللَه فینا \*\*\* نحنُ مِن رَوضةِ الجلیل جَناها

تا آنکه میگوید:

أیها الناسُ أىُّ بنتِ نبىٍّ \*\*\* عن مَواریثِهِ أبوها زَواها

کیف یزوى عنّى تُراثى عتیقٌ \*\*\* بأحادیثَ من لَدُنْهُ افتَراها

تا آنکه میگوید:

أىَّ شى‌ءٍ عَبَدتُمُ إذ عَبَدتُمْ \*\*\* أنْ یوَلَّى تَیمٌ على ءَال طه‌

هذه البُردَةُ الّتى غَضِبَ الل \*\*\* هُ على کلّ مَن سِوانا ارتَداها

تا آنکه میگوید:

عَلِم اللَه أنّنا أهلُ بیتٍ \*\*\* لیس تَأوى دَنیةٌ مأواها

تا آنکه میگوید:

و لِأىّ الأمورِ تُدفَنُ سِرًّا \*\*\* بَضعةُ المُصطفى و یعفى ثَراها

فمَضتْ وَ هْىَ أعظمُ النّاسِ وَجدًا \*\*\* فى فَمِ الدَّهرِ غُصَّةٌ مِن جَواها

وثَوَتْ لا یرَى لها النّاسُ مَثوًى \*\*\* أىُّ قُدسٍ یضُمُّه مَثواها [[55]](#footnote-55)

ازرى میگوید: «اى سعد! مرا سرزنش مکن در دشمنى گروهى که چون أحمد رسول خدا با آنها وفا نمود، آنها وفا ننمودند وحقّ او را ادا نکردند. آیا أحمد رسول خدا نفرمود: عترت من، اهل بیت من هستند، حقّ مرا درباره إحسان به آنها و ولىّ امر نمودن آنها حفظ کنید؟ در حیات رسول اللَه، با او در أمر خلافت نزاع کردند و در ممات به او خیانت نمودند. اى بدیها و اى زشتى‌ها! چقدر شما بدبختید، چقدر شما بد سرانجامید. پیمانى که أحمد رسول خدا براى برادرش على بسته بود شکستند و چه بسیار غم و غصّه را که در کام دخترش بتول ریختند! با آنکه فاطمه یگانه دستاویز إلهى بود که جز چنگ زننده به ریسمان ولایتِ او کسى نجات پیدا نخواهد نمود. خدا مزدى را سزاوار مقام رسالت ندید، جز محبّت و مودّت‌ ذوى القربایش. من نمى‌دانم چه شد، وقتى که فاطمه را به فزع در آوردند آن قوم ستمگرى که با پدر او و شوهر او دشمنى داشتند، او با حسرت نزد أبوبکر و عمر رفت و از شدّت اندوه و غصّه گریه‌اى طولانى نمود، پس براى آنها خطبه خواند و حقّ را بیان نمود و شکایت اندوه و آزار خود را به خدا برد، بطوریکه نزدیک بود کوههاى ساکنْ از گلایه و شکواى او به حرکت در آید. اى گروه مردم! خدا را درباره حقّ ما منظور دارید، ما از بوستان حضرت أحدیت میوه رسیده آن باغیم. اى مردم! کدام دختر پیغمبرى را سراغ دارید که پدرش او را از میراث خود محروم کرده باشد؟ پس چگونه أبوبکر (که مردى کهنه اندیشه است) با أحادیثى که از نزد خود آورده و به پدرم افترا بسته است مرا از إرث پدرم محروم کرده است؟ من نمى‌دانم آخر از روزى که شما پرستش نموده‌اید، چه چیز را پرستیده‌اید که شما را وادار نموده که أبوبکر را ولىّ و صاحب اختیار آل پیغمبر قرار دهید؟! این لباس، ردائى است که خداوند غضب میکند کسى غیر از ما خاندان نبوّت و طهارت آنرا بر دوش افکند.

خدا می داند که حقّاً ما اهل بیتى هستیم که زشتى و پستى أبداً در خاندان ما سکنى نخواهد گزید.»

ازرى در آخر قصیده خود میگوید: «آخر بگوئید چه سبب داشت که باید پاره جگر مصطفى مخفیانه دفن شود و سپس قبر او با خاک یکسان گشته (أثرش محو شده) مجهول بماند!؟ آرى فاطمه از دنیا رفت، ولى تراکم موجهاى غصّه و اندوه بر سینه او از تمام أفراد بشر بیشتر بود، بطوریکه هنوز در دهان روزگار از آتش‌هاى درونى فاطمه شعله بیرون می زند. فاطمه در میان خاک نرفت، بلکه در حرم امن و امان الهى إقامت گزید و به رفیق أعلى پیوست. در جائى که دیده نظّاره مردم از دیدن آن کوتاه است. کدام طهارت و تقوائى مى‌تواند خود را به‌اقامتگاه و منزل فاطمه برساند؟!»

ابن شهر آشوب از آن بضعۀ رسول خدا این أشعار را روایت کرده است:

قُل لِلمُغَیبِ تَحْتَ أطْبَاقِ الثَّرَى \*\*\* إن کنتَ تَسْمَعُ صَرخَتِى وَ نِدآئِیا

صُبَّتْ عَلَىَّ مَصَآئِبٌ لَوْ أنَّهَا \*\*\* صُبَّتْ عَلَى الْأَیامِ صِرْنَ لَیالِیا

قَد کنْتُ ذَاتَ حِمًى بِظِلِّ مُحَمَّدٍ \*\*\* لَمْ أَخْشَ مِنْ ضَیمٍ وَ کانَ‌جَمَالِیا

فَالْیومَ أَخْشَعُ لِلذَّلِیلِ وَ أَتَّقِى \*\*\* ضَیمى و أَدفَعُ ظَالِمِى بِرِدآئِیا

فَإذَا بَکتْ قُمْرِیةٌ فِى لَیلِهَا \*\*\* شَجْنًا عَلَى غُصْنٍ بَکیتُ صَبَاحِیا

فَلَأَجْعَلَنَّ الْحُزْنَ بَعْدَک مُونِسى \*\*\* وَ لَأَجْعَلَنَّ الدَّمْعَ فِیک وُشَاحِیا

مَاذَا عَلَى مَنْ شَمَّ تُرْبَةَ أَحْمَدٍ \*\*\* أنْ لَایشُّمَّ مَدَى الزَّمَانِ غَوَالِیا [[56]](#footnote-56)

حضرت فاطمه زهرا سلام اللَه علیها بعد از رحلت پدر و مصائبى که از ناحیه دشمنان به آن حضرت می رسید، بر سر قبر رسول خدا رفته و صورت بر خاک می گذارد و بدین أشعار با پدر خود مناجات می کرد:

«بگو به آن پدر مهربانى که در زیر خاکهاى زمین پنهان شده است: اگر ناله و فریاد مرا گوش می دهى و سخن مرا مى‌شنوى، من با تو راز و نیازهائى دارم. اى پدر جان! از هنگامى که تو از دنیا رخت بر بستى، چنان مصیبت‌هاى کمرشکنى بر من وارد شد که هر آینه اگر بر روزهاى روشن دنیا وارد می شد، از سنگینى و سختى آن مانند شب ظلمانى تاریک می شدند.اى پدرجان! من در سایۀ حمایت تو محفوظ بودم، و تو یگانه حامى اى بودى که مرا از هر گزند مصون می داشتى. اى گل روى من! اى زینت محفل من! تا تو بودى من از هیچ ظلم و آزارى بیم نداشتم، لیکن امروز که از دنیا رفتى و دشمنان تو مرا بى تو دیدند، باید براى افراد فرومایه و زبون فروتنى کنم و براى حمایت از دین تو و دفاع از حق علىّ پسرعموى تو چادر بر سر کنم و به مسجد رفته و جلوى ظلم و ستم را بگیرم.اى پدر مهربان! اگر گاهگاهى هنگام شب تار، قُمرى در شاخۀ درخت به‌ گریه در آید، بدان که من هر روز روشن و هر بامداد تابان بر تو گریه مى‌کنم. آرى، از این به بعد غم و اندوه بر فراق تو مونس من خواهد بود و اشکهاى چشم من چون گردنبندى، بر سینۀ من قرار خواهد گرفت. آرى، کسى که خاک قبر تو را ببوید و بوى نسیم تربت تو بر مشام او برسد، دیگر چه نیازى دارد که در طول مدّت روزگار عطر و غالیه استعمال کند.»

## ناله های غریبانۀ امیرالمؤمنین بر سر مزار حضرت صدیقۀ طاهره سلام اللَه علیها

اصول کافى کتاب الحجه باب مولد فاطمه (ع) روایت ٣:

احمد بن مهران... عن ابى عبد اللَه الحسین (ع) ابن على: السلام علیک یا رسول اللَه عنى و السلام علیک عن ابنتک و زائرتک و البائتة فى الثرى ببقعتک و المختار اللَه لها سرعه اللحاق بک، قلّ یا رسول اللَه عن صفیتک صبرى و عفا عن سیده نساء العالمین تجلّدى، الا ان لى فى التأسى بسنتک فى فرقتک موضع تعز، فلقد و سدتک فى ملحوده قبرک و فاضت نفسک بین نحرى و صدرى، بلى و فى کتاب اللَه انعم القبول، انا لله و انا الیه راجعون.

قد استرجعت الودیعه و اخذت الرهینه و اخلست الزهراء، فما اقبح الخضراء و الغبراء یا رسول اللَه، اما حزنى فسرمد و اما لیلى فمسهد، و هم لا یبرح من قلبى، او یختار اللَه لى فى دارک التى انت فیها مقیم، کمد مقیح، و هم محیج، سرعان ما فرق بیننا و الى اللَه اشکوا. و ستنبئک ابنتک بتطافر امتک على هضمها، فاحفها السؤال و استخبرها الحال، فکم من غلیل معتلج بصدرها لم تجدالى بثه سبیلا، و ستقول و یحکم اللَه و هو خیر الحاکمین.

سلام مودع لا قال و لا سئم، فان انصرف فلاعن ملاله و ان اقم فلاعن سوء ظن بما وعد اللَه الصابرین. و اه واها والصبر ایمن و اجل و لو لا غلبه المستولین لجعلت المقام و اللبت لزاما مکوفا و لا عولت اعوال الثکلى على جلیل الرزیه، فبعین اللَه تدفن ابنتک سرا و تهضم حقها و تمنع ارثها و لم یتباعد العهد و لم یخلق منک الذکر. و الى اللَه یا رسول اللَه المشتکى و فیک یا رسول اللَه احسن العزاء، صل اللَه علیک و علیهاالسلام و الرضوان. [[57]](#footnote-57)

على (ع) جاى قبر را بنحوى پوشاند که آثار قبر معلوم نباشد، آنگاه به پا خاست و به مزار پیامبر (ص) رو کرد و اینگونه درد دل گشود: سلام من بر تو باد اى رسول خدا! سلام دخترت، و زائرت که اینک در آرامگاه ابدیت منزل گزیده بر تو باد، دخترى که خداوند جوانمرگیش را برگزید. اى رسول خدا! از دست دادن عزیزت صبرم را کم کرده، در فراق بهترین زنان تحملم نابود شده، اما چیزى که هنوز به من توان و تسلى مى بخشد، استقامت من در فراق تو بود. (کسى که مصیبت تو را تحمل کرده مصیبتهاى بعدى را آسان تحمل خواهد کرد) من تو را در قبر نهادم گویى جان تو از گلو و سینۀ من مى رفت. آرى، پیام قرآن بهترین سنگ صبور من است، که انا لله و انا الیه راجعون. ودیعه، بازگردانده شد، گرو باز ستانده شد و زهرا از من ربوده شد. براستى که گنبد نیلگون و زمین خاکى در نزدم چه زشت جلوه کرده، اى رسول خدا! از این پس غمم جاودان خواهد بود، شبم در بى خوابى طى خواهد شد، اندوهى همیشگى در قلبم خانه خواهد کرد، تا اینکه خداوند مرگم را برساند و در جوار تو مقیمم گرداند. این غصه، دلم را خون خواهد کرد، و ارکانم را به لرزه درخواهد آورد. تقدیر چه زود بین من و او جدایى افکند. از این ستم نزد خداوند شکایت خواهم برد.

بزودى دخترت به تو گزارش خواهد داد که چگونه امتت دست در دست هم نهادند تا او را از پاى درآورند، پس به جِدّ از او بپرس و حال ما را از او بجو. چه بسا دردى در دل دارد که راهى براى گشودن سفرۀ دل نداشت اما به تو خواهد گفت، و خداوند قضاوت خواهد کرد که او بهترین قضاوت کنندگان است. سلام وداع کننده اى که از وصال نه خسته است و نه دلتنگ بر شما باد! اگر از جوار شما برمى گردم نه از روى خستگى است و اگر در کنارتان رحل اقامت گزینم نه از روى بدگمانى به وعدۀ الهى به صابران است. واى بر من واى بر من. صبر میمون تر و زیباتر است. اگر پیروزى حاکمان نبود مزار فاطمه را منزل خویش قرار مى دادم و در کنارش به اعتکاف مى نشستم و مانند زنان بچه مرده در عزایش زار مى گریستم. اى رسول خدا ! دخترت در پیشگاه خداوند مخفیانه دفن شد. حقش پایمال گشت از ارثش منع شد، در حالیکه از انقلاب تو چیزى نگذشته و نامت کهنه نشده است. اى رسول خدا شکایتم را نزد خداوند بازخواهم گفت. و به یاد تو، خاطر تسلى مى دارم. درود خداوند و رضوانش بر تو و او باد.

1. جزو صلوات معروفه محیى الدّین عربى است که ملّا محمّد صالح موسوى خلخالى آنرا ترجمه و شرح کرده، و در قطع جیبى بنام «شرح مناقب» به طبع رسیده است؛ ص ١٧١ و ١٧٢ [↑](#footnote-ref-1)
2. « انوار قدسیه» آیة اللَه شیخ محمّد حسین اصفهانى کمپانى، ص ٣١ [↑](#footnote-ref-2)
3. «من از شما هیچگونه پاداش و مزدى در خواست نمىکنم؛ پاداش من فقط بر خداى تعالى پروردگار جهانیان است.» [↑](#footnote-ref-3)
4. صدر آیه ٧٢، از سوره ١٠: یونس؛ [اگر از من إعراض نمائید به من ضررى نمىرسد، زیرا من از شما اجر و مزدى تقاضا ننمودهام.] [↑](#footnote-ref-4)
5. آیه ٩٠، از سوره ٦: الأنعام «بگو من از شما هیچ پاداشى نمىخواهم؛ نزول قرآن در مقابل مزد و جزائى نیست، و نازل نشده است مگر براى آنکه موجب تذکر و یادآورى جهانیان گردد و آنها را بیدار کند.» [↑](#footnote-ref-5)
6. آیه ٨٦، از سوره ٣٨: ص [↑](#footnote-ref-6)
7. آیه ٤٠، از سوره ٥٢: الطّور؛ و آیه ٤٦، از سوره ٦٨: القلم [↑](#footnote-ref-7)
8. آیه ٥٧، از سوره ٢٥: الفرقان [↑](#footnote-ref-8)
9. آیه ٢ و ٣، از سوره ٦٢: الجُمعة [↑](#footnote-ref-9)
10. آیه ٤٧، از سوره ٣٤: سبأ [↑](#footnote-ref-10)
11. «روضه کافى» طبع دوّم دار الکتب الإسلامیة، ص ١٣١ [↑](#footnote-ref-11)
12. آیه ٢٠، از سوره ٧٥: القیامة؛ [ «هرگز! بلکه شما دنیاى نقد و عاجل را دوست میدارید.»] [↑](#footnote-ref-12)
13. آیه ٢٠، از سوره ٨٩: الفجر؛ [ «و مال دنیا را بسیار دوست میدارید.»] [↑](#footnote-ref-13)
14. آیه ١٩، از سوره ٢٤: النّور؛ [ «حقّاً کسانى که دوست دارند أعمال زشت و ناپسند در بین مؤمنین رواج یابد، عذابى دردناک براى آنها در دنیا و آخرت خواهد بود؛ و خدا میداند و شما نمى دانید.»] [↑](#footnote-ref-14)
15. قسمتى از آیه ١٦٥، از سوره ٢: البقرة؛ [ «برخى از مردم شریکانى را در برابر خدا اختیار مى کنند که آنان را همانند دوستى و محبّت به خدا، دوست مى دارند، ولى کسانى که ایمان آوردهاند با شدّتى بیشتر خداوند را دوست میدارند.»] [↑](#footnote-ref-15)
16. قسمتى از آیه ٣١، از سوره ٣: ءَال عمران [↑](#footnote-ref-16)
17. قسمتى از آیه ٥٤، از سوره ٥: المآئدة؛ [ «اى کسانى که ایمان آوردهاید! هر کس از شما که از دین خود برگردد، در آینده خداوند (به جاى مرتدّین) جماعتى را خواهد آورد که خدا آنها را دوست داشته و آنان نیز خدا را دوست میدارند، در مقابلِ مؤمنین خاشع و خاضع بوده و در مقابل کافرین با عزّت رفتار مىکنند.»] [↑](#footnote-ref-17)
18. قسمتى از آیه ١٠٨، از سوره ٩: التّوبة؛ [ «سوگند که مسجدى که تأسیس آن از ابتداىأمر براساس تقوى و خشنودى خدا بوده است؛ سزاوار است که در آن نماز بگزارى! زیرا که در آن مسجد، مردانى هستند که دوست دارند پاک و پاکیزه و مطهّر گردند، و البتّه خداوند پاکان و پاکیزه شدگان را دوست دارد.»] [↑](#footnote-ref-18)
19. آیه ٢٢، از سوره ٥٨: المجادلة؛ [ «نمىیابى جماعتى را که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشند و با این وجود با کسانى که خدا و رسول او را دشمن میدارند دوستى نمایند، اگرچه این دشمنان، پدران یا پسران یا برادران و یا خاندان آنها باشند. خداوند در قلوب این مؤمنین ایمان را تثبیت نموده و با روحى از نزد خود، آنان راتأیید کرده است. و آنان را در باغهائى وارد مى سازد که از زیر آنها نهرها جارى و روان است و به طور ابدى در آن بهشتها زندگى مى کنند و خدا از آنها راضى و آنها نیز از خدا راضى هستند. ایشان حزب و گروه خدا میباشند. آگاه باشید که تنها حزب و گروه خدا، رستگاران واقعى اند.»] [↑](#footnote-ref-19)
20. «اصول کافى» ج ٢، ص ١٢٤ [↑](#footnote-ref-20)
21. «اصول کافى» ج ٢، ص ١٢٥ [↑](#footnote-ref-21)
22. «اصول کافى» ج ٢، ص ١٢٥ [↑](#footnote-ref-22)
23. قسمتى از آیه ٣١، از سوره ٣: ءَال عمران [↑](#footnote-ref-23)
24. قسمتى از آیه ٩، از سوره ٥٩: الحشر [↑](#footnote-ref-24)
25. «بحار الأنوار» طبع کمپانى، ج ٧، ص ٣٧٧؛ و از طبع حروفى، ج ٢٧، ص ٩٥ [↑](#footnote-ref-25)
26. راجِع آخرَ صفحة ٦٤، من الجزء الرابع من صحیحه المطبوع بالمطبعة الملیحیة سنة ١٣٣٢ [↑](#footnote-ref-26)
27. راجِع بابَ فضآئلِ فاطمةَ، من الجزء الثّانى من صحیحه، تجدْ طُرُقَه فى هذا الحدیثِ إلى عآئشةَ متعدّدةً [↑](#footnote-ref-27)
28. راجِع صفحةَ ٣٨٢ من الجزء السّادسِ من المُسند [↑](#footnote-ref-28)
29. بحارالانوار طبع کمپانى ج ١٠ ص ٧ و از حروفى ج ٤٣ ١٩. [↑](#footnote-ref-29)
30. همان مصدر ص ٩ و از طبع حروفى ص ٢٣ [↑](#footnote-ref-30)
31. أنْصَبَه: أتعَبَه. [↑](#footnote-ref-31)
32. رابَهُ و أرابَهُ: سآءه و أزْعَجَهُ [↑](#footnote-ref-32)
33. أى ینالُنى ما ینالها و یلُمُّ بى ما یلّم بها [↑](#footnote-ref-33)
34. الشَّجَن و الشَّجْنة و الشِّجْنة و الشُّجْنة: الغُصنُ المُلتَفّ المُشتَبِک، و الشُّعْبة مِن کلّ شىءٍ. و یقولون: الحدیث ذو شُجون اى ذو فنون مُتشعّبةٍ. [↑](#footnote-ref-34)
35. المُضغة: القطعة الّتى تُمضَغ من لحمٍ و غیره. [↑](#footnote-ref-35)
36. در «ینابیع المودّة» طبع اسلامبول، ص ١٧٩ از دیلمى روایت مىکند که پیغمبر فرمود: إنّ اللَه لَیغْضَبُ لِغَضَبِ فاطِمةَ و یرضَى لِرِضاها. [↑](#footnote-ref-36)
37. «الغدیر» ج ٧، ص ٢٣١ تا ص ٢٣٣ [↑](#footnote-ref-37)
38. «صحیح بخارى» ج ٢، ص ١٨٦، باب فرضِ الخمس؛ و از طبع امیریه بولاق، ج ٤، ص ٧٩ [↑](#footnote-ref-38)
39. «صحیح بخارى» ج ٣، باب غزوة خیبر، ص ٥٥؛ و از طبع أمیریه بولاق، ج ٥، ص ١٣٩ [↑](#footnote-ref-39)
40. مناقب ابن شهرآشوب ج ١ ص ٣٨٢ طبع سنگى [↑](#footnote-ref-40)
41. شرح نهج البلاغه (٢٠ جلدى) ج ١١ ص ١١٣ [↑](#footnote-ref-41)
42. «اسد الغابة» طبع دار إحیاء التّراث العربى، ج ٥، ص ٥٢٤ [↑](#footnote-ref-42)
43. همان مصدر [↑](#footnote-ref-43)
44. «الإمامة والسّیاسة» ج ١، ص ١٣ [↑](#footnote-ref-44)
45. «الإمامة والسّیاسة» ج ١، ص ١٢ و ١٣ [↑](#footnote-ref-45)
46. «تاریخ یعقوبى» ج ٢، ص ١٢٣ [↑](#footnote-ref-46)
47. «ملل و نِحل» شهرستانى، طبع اوّل- مصر، ج ١، ص ٧٣ [↑](#footnote-ref-47)
48. در «شرح نهج البلاغة» طبع دار إحیاء الکتب العربیة، ج ٢، ص ١٩، و نیز در ج ١، ص ١٢٤، این مطلب را آورده است. [↑](#footnote-ref-48)
49. «الإمامة و السّیاسة» ج ١، ص ١٢ [↑](#footnote-ref-49)
50. «الإمامة و السّیاسة» ج ١، ص ١٤ [↑](#footnote-ref-50)
51. «شرح نهج البلاغة» ابن أبى الحدید، ج ١٦، ص ٢١٤ [↑](#footnote-ref-51)
52. [٢]- «الإمامة و السّیاسة» ج ١، ص ١٣ [↑](#footnote-ref-52)
53. «السّیرة الحلبیة» طبع ١٣٨٢ هجریه، ص ٣٩٩ [↑](#footnote-ref-53)
54. «رسالةٌ فى معرفة الصّحابة» ص ٥٤، در أحوال حذیفة الیمان؛ و در «رجال کشّى» نفر هفتم را ذکر ننموده، لذا شیخ حرّ هم ذکر نکرده است. [↑](#footnote-ref-54)
55. «دیوان ازرى» ص ١٥٧ تا ص ١٦٠ [↑](#footnote-ref-55)
56. «مناقب» ابن شهر آشوب، ج ١، ص ١٦٨. و در کتاب «السّیرة النّبویة» للسّید احمد زینى (دحلان) که در حاشیه «سیره حلبیه» طبع شده است، بیت دوّم و آخر را از حضرت صدّیقه نقل میکند که آن حضرت از خاک قبر رسول خدا بر چشم گذارده و انشاء کردند. و در «مفاتیح الجنان» در وقایع بیست و هشتم ماه صفر، در ص ٢٩٤ این أشعار را با مختصر اختلافى در لفظ، از شیخ یوسف شامى در کتاب «الدّرّ النّظیم» نقل کرده است. و أیضاً گوید: فاطمه علیها سلام \*\*\* اللَه بعد از دفن پدر گریست و گفت: یا أبتاه أجاب ربًّا دَعاه، یا أبتاه مِن رَبِّه ما أدناه. [↑](#footnote-ref-56)
57. اصول کافى کتاب الحجه باب مولد الزهراء (ع) روایت ٣ [↑](#footnote-ref-57)